



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



اعرف الحق تعرف امله

۲

سلسله پژوهش های اعتقادی

# مظلومیت برترین بانو

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سلسله پژوهش های اعتقادی

نویسنده:

آیت الله علی حسینی میلانی

ناشر چاپی:

مرکز الحقایق الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	سلسله پژوهش های اعتقادی ، مظلومیت برترین بانو المجلد ۲
۸	مشخصات کتاب
۸	سرآغاز ...
۱۲	پیش گفتار ...
۱۶	بخش یکم: جایگاه و منزلت حضرت زهرا علیها السلام در پیشگاه خدا و فستاده او (صلی الله علیه و آله) ...
۱۶	نگاهی به جایگاه و منزلت حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه روایات ...
۱۶	اشاره
۱۷	فاطمه علیها السلام، سرور بانوان ...
۱۸	فاطمه علیها السلام، پاره تن پیامبر خدا ...
۲۱	خشم و خشنودی فاطمه علیها السلام، خشم و خشنودی خداست ...
۲۲	نخستین فردی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ملحق می گردد ...
۲۳	راستگوترین فرد پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ...
۲۴	استقبال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فاطمه زهرا علیها السلام ...
۲۴	محبوب ترین بانو ...
۲۵	نگاهی به گفتارهای علمای اهل سنت ...
۳۱	بخش دوم نگاهی به جایگاه و منزلت امیر مومنان علی علیه السلام در پیشگاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ...
۳۱	آزار علی علیه السلام، آزار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است ...
۳۲	کینه ورزی با علی علیه السلام، نفاق است ...
۳۴	پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خیانت امت خبر می دهد ...
۳۶	بخش سوم کینه پنهانی کینه هایی در دل مردم ...
۳۶	کینه هایی در دل مردم ...
۳۹	عاملان هلاکت مردم پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه کسانی بودند؟ ...
۴۰	کینه های قریش و بنی امیه نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام ...

- ۴۶ ..... این همه کینه توزی برای چیست؟ ...
- ۴۷ ..... برخی کینه توزی ها نسبت به علی و زهرا علیهما السلام ...
- ۵۰ ..... بخش چهارم تحریف و سانسور حقایق ...
- ۵۰ ..... تحریف و سانسور حقایق ...
- ۵۹ ..... بخش پنجم مصادره فدک و پیامدهای آن ...
- ۵۹ ..... مصادره فدک و تکذیب حضرت زهرا ...
- ۶۰ ..... فدک ملک حضرت زهرا علیها السلام بود ...
- ۶۲ ..... چرا شهادت شهود پذیرفته نشد؟ ...
- ۶۴ ..... داوری با سوگند ...
- ۶۵ ..... دو قضیه مشابه و حکم متفاوت ...
- ۶۷ ..... توجیه واقعه ...
- ۷۱ ..... مطالبه فدک به عنوان ارث ...
- ۷۴ ..... نکاتی قابل تأمل ...
- ۸۰ ..... بخش ششم: آتش به خانه وحی ...
- ۸۰ ..... سوزاندن خانه حضرت زهرا علیها السلام ...
- ۸۰ ..... اشاره ...
- ۹۳ ..... بخش هفتم سقط حضرت محسن (علیه السلام) ...
- ۹۳ ..... پسران علی علیهم السلام ...
- ۹۸ ..... سقط حضرت محسن علیه السلام ...
- ۱۰۱ ..... بخش هشتم حرمت خانه خدا حضرت زهرا علیه السلام ...
- ۱۰۱ ..... هجوم به خانه وحی ...
- ۱۰۴ ..... بخش نهم نگاهی به چند قضیه دیگر ...
- ۱۰۴ ..... چند نکته ضروری ...
- ۱۰۴ ..... نکته اول: ...
- ۱۰۵ ..... نکته دوم: ...
- ۱۰۷ ..... نکته سوم: ...

سخن پایانی ... ۱۰۹

کتاب نامه ... ۱۱۰

درباره مرکز ... ۱۱۷

## مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶ -

عنوان قراردادی: مظلومیه الزهرا علیهاالسلام. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور: مظلومیت برترین بانو/علی حسینی میلانی؛ مترجم هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر: قم: مرکز حقایق اسلامی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.

فروست: سلسله پژوهش های اعتقادی؛ ۳.

شابک: ۱۳۰۰۰ ریال : ۸-۶۱-۲۵۰۱-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۳۹ - ۱۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- احادیث.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- تعیب و ایذاء.

شناسه افزوده: مرکز حقایق اسلامی

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲ /ح ۱۴۰۶م۷۵ ۶۸۳۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۲۷۱۵۸

ص: ۱

سر آغاز ...



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد

ص: ۲

\*\*\*

پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله،- با توطئه هایی از پیش مهیا شده- مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را- که همچون آفتاب جهان تاب بود- پشت ابرهای سیاه شک و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُررَبار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و ... همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین

\*\*\*

واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند ...

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیاء آثار پُر بار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّه الله الأعظم، حضرت ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين، ولعنه الله على أعدائهم أجمعين من الأولين  
والآخرين

### پیش گفتار ...

سخن را از مظلومیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آغاز می کنیم؛ راستی چرا موضوع سخن ما، در مناقب و فضایل آن بانوی بزرگوار نیست؟

چرا محور سخن ما، زندگی آن بانوی بانوان نیست؟

چرا از «مظلومیت زهرا علیها السلام» سخن می گوئیم؟

در پاسخ به این پرسش خاطر نشان می گردد:

برخی گویند: چون اتفاقات زندگانی حضرت زهرا علیها السلام صرفاً یک قضیه تاریخی است، شایسته آن نیست که مطرح شود و افکار

ص: ۵

\*\*\*

عمومی، با طرح آن، تحریک گردد؛ چرا که هر قضیه تاریخی، می تواند راست و یا دروغ باشد (!!).

ما درباره نقد این سخن، بدون هیچ تعصب و تشنجی سخن خواهیم گفت؛ گرچه شکیبایی بر آن چه واقع شده و خواندن و سخن گفتن درباره آن ها، بسیار تلخ است.

ما در این نوشتار در حد امکان سعی داریم که پاسخ خود را با استفاده از مهم ترین، مشهورترین، صحیح ترین و کهن ترین کتاب ها و منابع اهل سنت به اثبات رسانیم.

به راستی، اگر قضیه ای با این اهمیت صرفاً به صورت واقعه ای تاریخی مطرح شود، لازمه اش این نیست که به جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله، به جایگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام در این نبردها، به خوابیدن آن حضرت در جایگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به ازدواج امیر مؤمنان علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام، به جنگ هایی که در دوران امیر مؤمنان علی علیه السلام رخ داد، به واقعه کربلا و شهادت سیدالشهدا علیه السلام، فقط به عنوان قضیه هایی تاریخی نگریسته شود؟!!

پس برای چه در این قبیل موارد بحث های اعتقادی و تحقیقی مطرح و کتاب ها و مقاله ها نوشته می شود؟

\*\*\*

همچنین با این مبنا، دیدگاه های اهل سنت نظیر: همراهی ابوبکر در غار با پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، - به پندار آن ها- نماز او در جایگاه پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به هنگام بیماری آن حضرت و موارد دیگری که- به پندارشان- در کتاب های خود برای برتری پیشوایان و مناقب امیران خود، بدان ها استدلال می کنند، همگی بایستی واقعه هایی صرفاً تاریخی تلقی گردند و از سخن گفتن درباره آن ها پرهیز شود.

از این رو، قضایای اُتفَاق افتاده در زندگی حضرت زهرا علیها السلام صرفاً تاریخی نیستند. بلکه آن رویدادها، با اساس مذهب ما پیوند خورده است و تمام رویدادهایی که به این ماجرا ملحق می شوند و بعد از آن واقع شده اند، همه با این ماجرا گره خورده است.

اگر از مذهب شیعه اثنا عشری قضیه مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام و آثاری که بر آن مترتب می شود، گرفته شود؛ بخش بسیار مهم و سرنوشت سازی از تاریخ اسلام، حذف می شود؛ و مذهب ما نیز به مذهبی همچون سایر مذاهب تبدیل خواهد شد.

بنا بر این، نباید گفته شود که «این هم یک قضیه تاریخی است و تحقیق در آن فقط جنبه تاریخی دارد»، چرا که قضیه مظلومیت آن حضرت علیها السلام، ارتباط مستقیم با عقیده و اصل مذهب جعفری دارد.

\*\*\*

ما در این نوشتار، درباره ماجرای مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام مطالبی را به تفصیل بیان خواهیم داشت که همه این مطالب، اگر چه در پی هم هستند؛ اما غالباً مستقل اند و یقین داریم که در پایان این مطالب، روشن خواهد شد که این واقعه، از جایگاهی عقیدتی برخوردار است و تأثیر مستقیمی در سیر و هدف این مکتب دارد؛ به نحوی که پیروان این مذهب را در پیمودن صراط مستقیم، استوارتر می نماید.

ص: ۸

**بخش یکم: جایگاه و منزلت حضرت زهرا علیها السلام در پیشگاه خدا و فستاده او (صلی الله علیه و آله) ...**

**نگاهی به جایگاه و منزلت حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه روایات ...**

#### اشاره

بدیهی است که احادیث فراوانی در شناسایی شخصیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و منزلت و شؤونات آن حضرت در پیشگاه خدا و رسولش صلی الله علیه و آله وجود دارد، تا جایی که بزرگانی از شیعه و سنی، به منظور جمع آوری آن ها، کتاب های جداگانه ای را سامان داده اند.

ما پیش از ورود به مباحث مورد نظر، ابتدا به ذکر چند روایت در این زمینه می پردازیم. این احادیث - که در کهن ترین منابع اهل سنت مندرج است - نقش مهمی را در زمینه شناخت آن حضرت علیها السلام ایفا می نماید.



### فاطمه علیها السلام، سرور بانوان ...

در حدیثی که از پیامبر خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ نَقْل شده است، حضرتش می فرماید:

«فاطمه سیده نساء أهل الجنة»

«فاطمه سرور بانوان بهشتیان است».

این حدیث با تعابیر دیگری نیز از آن حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ نَقْل شده است؛ مثلاً: در سخنی می فرماید:

«فاطمه سیده نساء هذه الأمة»

«فاطمه سرور بانوان این امت است».

در تعبیر دیگری می فرماید:

«فاطمه سیده نساء المؤمنین»

«فاطمه سرور بانوان مؤمن است».

در سخن دیگری آمده است:

«فاطمه سیده نساء العالمین»

«فاطمه سرور بانوان جهانیان است».

شایان ذکر است که این حدیث با الفاظ مختلف، در کتاب های:

صحیح (تألیف: بخاری)، المسند (تألیف: احمد بن حنبل)،

\*\*\*

الخصائص (تأليف: نسائي)، المسند (تأليف: ابي داوود طيالسي)، صحيح (تأليف: مسلم)، بخش فضائل الزهرا عليها السلام، المستدرک (تأليف: حاکم نیشابوری)، صحيح (تأليف: ترمذی)، صحيح (تأليف: ابن ماجه) و دیگر منابع (۱) آمده است.

بر اساس این سخنان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که از منبع وحی سرچشمه می گیرد، حضرت فاطمه زهرا عليها السلام سرور بانوان جهانیان از پیشینیان و پسینیان است.

### فاطمه عليها السلام، پاره تن پیامبر خدا ...

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

در حدیث دیگری که در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است، پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید:

«فاطمه بضعه منی من أغضبها أغضبني»

«فاطمه، پاره تن من است؛ هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.»

ص: ۱۱

---

۱- صحيح بخاری: ۲۰۹ / ۴، کتاب بدء الخلق، باب مناقب قرابه رسول الله، الخصائص: ۳۴، المسند ابي داوود طيالسي: ۱۹۷، صحيح مسلم: ۱۴۳ / ۷، الطبقات: ۴۰ / ۲، مسند احمد: ۲۸۲ / ۶، حليه الأولياء: ۳۹ / ۲، المستدرک: ۱۵۱ / ۳، صحيح ابن ماجه: ۱ / ۵۱۸، سنن ترمذی: ۳۲۶ / ۵.

این حدیث، با همین متن، در کتاب صحیح (تألیف: بخاری) (۱) و دیگر مصادر دیده می شود.

در تعبیر دیگری پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«فاطمه بضعه مني يربيني ما أربها و يؤذيني ما آذاها»

«فاطمه، پاره تن من است؛ مرا آشفته می کند، هر آن چه او را آشفته کند و مرا ناراحت می سازد، هر چه که او را ناراحت کند».

این تعبیر در کتاب های صحیح (تألیف: بخاری)، مسند (تألیف:

احمد بن حنبل)، صحیح (تألیف: ابی داوود)، صحیح (تألیف: مسلم) و دیگر مصادر آمده است (۲).

در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إنما فاطمه بضعه مني يؤذيني ما آذاها» (۳)

«به طور حتم، فاطمه، پاره تن من است؛ آن چه که او را بیازارد، مرا می آزارد».

ص: ۱۲

---

۱- صحیح بخاری: ۴ / ۲۱۰، کتاب بدء الخلق، باب مناقب قرابه الرسول و منقبه فاطمه عليها السلام.

۲- صحیح بخاری: ۶ / ۱۵۸، مسند احمد: ۴ / ۳۲۸، صحیح مسلم: ۷ / ۱۴۱، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، سنن ابی داوود: ۱ / ۴۶۰.

۳- صحیح مسلم: ۷ / ۱۴۱، باب فضائل فاطمه عليها السلام.

\*\*\*

احمد بن حنبل در المسند نقل می کند که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

«إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا وَيَنْصِبُنِي مَا أَنْصَبَهَا»

«بی تردید، فاطمه، پاره تن من است؛ آن چه که او را بیازارد، مرا می آزارد و آن چه که او را اندوهگین سازد، مرا اندوهگین می کند» (۱).

همین حدیث را ترمذی نیز در کتاب صحیح خود نقل کرده است (۲). حاکم نیشابوری نیز پس از نقل این حدیث در المستدرک می گوید:

این حدیث بر مبنای بخاری و مسلم، صحیح است (۳).

احمد بن حنبل در جای دیگری از کتاب المسند این گونه نقل می کند که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا وَيَبْسُطُنِي مَا يَبْسُطُهَا»

«فاطمه، پاره تن من است؛ آن چه که او را اندوهگین کند، مرا

ص: ۱۳

---

۱- مسند احمد: ۴/۵.

۲- سنن ترمذی: ۵/۳۶۰.

۳- المستدرک: ۳/۱۵۸.

اندوهگین می کند و آن چه که او را شاد کند، مرا شاد می کند» (۱).

همین تعبیر در المستدرک و دیگر منابع نیز آمده است و حاکم نیشابوری در ذیل آن می گوید:

اسناد آن، صحیح هستند (۲).

### خشم و خشنودی فاطمه علیها السلام، خشم و خشنودی خداست ...

در حدیث زیبایی، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، دختر گرامی خود را این گونه توصیف می نماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لَغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا»

«خداوند به خشم فاطمه، خشمگین و به خشنودی او، خشنود می گردد».

این حدیث را در کتاب های: المستدرک، الإصابه و تهذیب التهذیب می توانید بیابید؛ البتّه نویسنده کنز العمال نیز آن را از ابی یعلی، طبرانی و ابی نعیم، روایت می کند. همچنین نویسندگان دیگری نیز این حدیث را روایت کرده اند (۳).

ص: ۱۴

---

۱- مسند احمد: ۴/ ۳۲۳.

۲- المستدرک: ۳/ ۱۵۳، کنز العمال: ۱۲/ ۱۱۱، ۱۳/ ۶۷۴.

۳- المستدرک: ۳/ ۱۵۸، الإصابه: ۸/ ۲۶۶، تهذیب التهذیب: ۱۲/ ۳۹۲، کنز العمال: ۱۲/ ۱۱۱ و ۱۳/ ۶۷۴.

### نخستین فردی که به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَلْحَقٌ مِي گردد ...

سرانجام، هنگام وفات پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرا رسید، حضرتش در آن لحظات حسّاس، دخترش فاطمه علیها السلام را خواند و آهسته به او چیزی گفت؛ فاطمه علیها السلام گریست. دیگر بار او را فرا خواند و آهسته به او چیزی گفت؛ فاطمه علیها السلام خندید (۱).

هنگامی که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دار فانی را وداع گفت، عایشه، فاطمه علیها السلام را سوگند داد تا این راز را باز گوید تا بداند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به او چه گفته است.

فاطمه علیها السلام فرمود:

«سأزنی رسول الله (أ: سأزنی النبی) فأخبرنی أنه یقبض فی وجعه هذا فبکیْتُ، ثم سأزنی فأخبرنی أننی أول أهل بیته أتبعه فضحکتُ»

«پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۲)»

آهسته به من گفت که در این

ص: ۱۵

---

۱- در برخی از عبارات این حدیث آمده است که راز گویی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با فاطمه علیها السلام، بر عایشه گران آمد.

۲- علی رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

بیماری، دار فانی را وداع خواهد گفت؛ من گریستم. آن گاه دیگر بار آهسته به من خبر داد که من نخستین فرد از اهل بیتش هستم که در پی او خواهم رفت؛ پس من خندیدم».

این حدیث در صحیح مُسلم و بُخاری و سنن ترمذی و المستدرک حاکم و کتاب های دیگر نیز آمده است (۱).

### راستگوترین فرد پس از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ...

عایشه در مورد شخصیت والای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام لب به سخن گشوده و می گوید:

«ما رأیت أحداً كان أصدق لهجه منها غير أبيها»

«هیچ شخصی را راستگوتر از فاطمه، جز پدرش ندیدم».

حاکم نیشابوری این روایت را در المستدرک آورده است و در ذیل آن می گوید: این روایت بر مبنای بُخاری و مُسلم، صحیح است و ذهبی نیز بر صحت آن اقرار دارد؛ همچنین این حدیث در کتاب های الإستیعاب و حلیه الأولیاء نیز آمده است (۲).

ص: ۱۶

---

۱- صحیح بُخاری: ۴/ ۱۸۳، صحیح مُسلم: ۷/ ۱۴۲، المستدرک: ۴/ ۲۷۲، مسند احمد: ۶/ ۲۸۲، این حدیث در سنن ترمذی: ۵/ ۳۶۹ با اندکی تفاوت نقل شده است.

۲- المستدرک: ۳/ ۱۶۰، حلیه الأولیاء: ۲/ ۴۱، الإستیعاب: ۴/ ۱۸۹۶.

### استقبال پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ فَاطِمَةَ زَهْرًا عَلَيْهَا السَّلَامُ ...

عایشه در روایت دیگری می گوید:

«كانت إذا دخلت عليه - علي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قام إليها فقبلها ورحب بها وأخذ بيدها فأجلسها في مجلسه»

«هنگامی که فاطمه، حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شرفیاب می شد؛ پیامبر به استقبالش برمی خاست، او را می بوسید و به او خوش آمد می گفت و دستش را می گرفت و او را در جایگاه خود می نشاند».

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می نویسد: این روایت، بنا بر مبنای بخاری و مسلم، صحیح است و ذهبی نیز بر صحت آن اقرار دارد (۱).

### محبوب ترین بانو ...

طبرانی روایت می کند و می گوید: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به علی مرتضی علیه السلام فرمود:

«فاطمه أحب إلي منك وأنت أعز علي منها»

«فاطمه نزد من محبوب تر از توست، و تو در نزد من، از او عزیزتری».

ص: ۱۷



همی پس از آن که این روایت را در مجمع الزوائد نقل می کند، می گوید: رجال این حدیث، رجال صحیح هستند (۱).

### نگاهی به گفتارهای علمای اهل سنت ...

آن چه گذشت، احادیثی بود که آن ها را به عنوان مقدمه ای برای بحث های آینده برگزیدیم و در مطالبی که بیان خواهد شد و در تحلیل رویدادهایی که مطرح خواهد شد، از این احادیث بهره های بسیار خواهیم برد.

همان گونه که ملاحظه گردید، این احادیث از مصادر مهم اهل سنت و با اسنادی که نزد آن ها صحیح است، گزینش شده بود؛ البتّه در دلالت آن ها نیز هیچ گونه مناقشه ای راه ندارد.

یکی از دلالت های این احادیث، اثبات عصمت حضرت فاطمه علیها السلام است، افزون بر آن که آیه تطهیر و دیگر دلایل نیز این نکته را ثابت می کند.

علاوه بر این، افراد بسیاری از محدّثان حافظ و بزرگان علمای اهل سنت قائل اند که حضرت زهرا علیها السلام از خلیفه اول و دوم، برتر است.

ص: ۱۸

\*\*\*

حتی برخی از آن ها با استدلال به دلالت این احادیث، به ویژه حدیثی که از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده است که حضرتش فرمود: «فاطمه بضعه منی»، فاطمه علیها السلام را از همه خلفای چهارگانه نیز برتر شمرده اند و دلیل آن ها، فقط همین احادیثی است که بیان کردیم.

اکنون، جا دارد که عبارت «مناوی» را که مشتمل بر اقوال برخی از علمای بزرگ اهل سنت است، ذکر کنیم.

او در کتاب فیض القدیر و در شرح حدیث «فاطمه بضعه منی» مطلبی را از «سَهیلی» - از بزرگان علمای حافظ اهل سنت که سیره ابن هُشام و کتاب های دیگری را شرح کرده است - می آورد و می گوید:

«استدلَّ به السهيلي على أنَّ من سبَّها كفر، لأنَّه يغضبه وأنها أفضل من الشيخين»

«سَهیلی، طبق این روایت، بر کفر کسی که به فاطمه دشنام دهد، استدلال می کند. و می گوید: هر کس او را دشنام دهد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به خشم آورده است و فاطمه علیها السلام برتر از ابوبکر و عمر است.»

به راستی ملاحظه چه امری را کردند؟ مگر نه این است که سبّ او موجب خشم پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است؟ و هر کس موجب خشم

\*\*\*

پیامبر شود، کافر محسوب می گردد.

اگر این لام در «لأنه يغضبه» لام علت باشد، با توجه به این که علت، یا عمومیت دهنده است و یا تخصیص دهنده؛ ناگزیر و به دلایل مختلف، لام علت در این جا، عمومیت دهنده خواهد بود که کفر را به اثبات می رساند.

پس هر چه موجب خشم فاطمه علیها السلام شود، موجب کفر خواهد بود.

پس آزار فاطمه علیها السلام نیز موجب کفر است، چون بی تردید، آزار فاطمه علیها السلام، رسول خدا صلی الله علیه وآله را به خشم می آورد.

مناوی در ادامه می گوید:

«قال ابن حجر: وفيه - أي في هذا الحديث - تحريم أذى من يتأذى المصطفى بأذيته، فكل من وقع منه في حق فاطمه شيء فتأذت به فالنبي (صلى الله عليه وآله) يتأذى به بشهادة هذا الخبر، ولا شيء أعظم من إدخال الأذى عليها في ولدها، ولهذا عرف بالاستقراء معاجله من تعاطى بالعقوبة بالدنيا ولعذاب الآخرة أشد»

«ابن حجر گوید: در این حدیث، تحریم آزار کسی است که با آزار او، رسول خدا صلی الله علیه وآله مورد آزار قرار می گیرد. بنا بر این، هر کوتاهی و آزاری که در حق فاطمه علیها السلام واقع شود و او را

\*\*\*

آزار دهد، به گواهی این حدیث، رسول خدا صلی الله علیه وآله را مورد آزار قرار داده است و چیزی فاطمه علیها السلام را بیش از آن نمی آزارد که فرزندانش را بیازارند. به همین دلیل، با استقراء به دست می آید: کسی که چنین کند، به زودی در دنیا کیفر خود را خواهد دید و البته عذاب جهان آخرت شدیدتر خواهد بود».

از این رو، این حدیث، حکم به حرمت آزار فاطمه علیها السلام می نماید، چرا که او، پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ بلکه - آن سان که گذشت - آزار او، موجب کفرورزی است.

سپس مَنَوی می افزاید:

«قال السُّبکی: الَّذی نختاره وندين الله به أن فاطمه أفضل من خديجه ثم عائشه.

قال شهاب الدين ابن حجر: ولوضوح ما قاله السُّبکی تبعه عليه المحققون.

وذكر العَلَم العراقي: إن فاطمه وأخاها إبراهيم أفضل من الخلفاء الأربعة باتفاق» (۱) «سُبيكي گوید: آن چه ما اختیار می کنیم و در برابر خداوند، آن را بر

ص: ۲۱

\*\*\*

کردن می گیریم، این است که فاطمه علیها السلام برتر از خدیجه و عایشه است.

شهاب الدین ابن حجر گوید: به دلیل روشنی سخن سُبکی، محققان و پژوهشگران پس از او، در این نظر از او پیروی کرده اند.

علم الدین عراقی گوید: فاطمه و برادرش ابراهیم - به اتفاق علما - از خلفای چهارگانه برتراند.

بنا بر این، بین ما و اهل سنت در این که فاطمه علیها السلام از ابوبکر و عمر برتر است و آزار او موجب دخول در آتش است، هیچ اختلافی مشاهده نمی شود.

همان گونه که ملاحظه کردید، این احادیث به طور کامل، مطلق هستند و هیچ گونه قیدی در آن ها به چشم نمی خورد؛ وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «خداوند، به غضب فاطمه، غضب می کند»؛ نمی فرماید: اگر چنین و چنان بود، یا به فلان شرط، یا اگر غضبش به فلان علت بود؛ بلکه بدون هیچ قیدی می فرماید: «خداوند، به غضب فاطمه، غضب می کند».

این غضب به چه سببی باشد؟ نسبت به چه کسی باشد؟ در چه زمانی باشد؟ هیچ اشاره ای ندارد و به طور کامل، مطلق است.

و آن گاه که حضرتش می فرماید: «آن چه او را اذیت می کند، مرا

\*\*\*

اذیت می کند؛ دیگر نمی فرماید: اگر چنین بود، یا اگر اذیت کننده فلانی بود، یا اگر در فلان وقت بود، بلکه حدیث به طور کامل، مطلق است و هیچ قید و شرطی ندارد.

از طرفی، این احادیث بیانگر آن است که پذیرش سخن فاطمه علیها السلام - هر چه باشد - ضروری است و تکذیب او - در هر ادعایی که بنماید - حرام است. همچنین ملاحظه شد که عایشه گواهی می دهد که او بعد از پدرش، راستگوترین مردم است.

آری! پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَعْلَمَ بِهِ أَنْ چَه که بعد از او اتّفاق خواهد افتاد، این سخنان را فرمود و دیگران را بر این خصوصیات آگاه نموده است.

**بخش دوم نگاهی به جایگاه و منزلت امیر مومنان علی علیه السلام در پیشگاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ...**

**آزار علی علیه السلام، آزار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است ...**

پیش تر، سخن در این بود که به راستی، آزار فاطمه علیها السلام در واقع، آزار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، اینک روایتی را می خوانیم که در آن، آزار علی علیه السلام، همان آزار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دانسته شده است.

احمد بن حنبل در المسند می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من آذی علیاً فقد آذانی»

«هر که علی را بیازارد، در واقع مرا آزرده است» (۱).

این حدیث، در منابع بسیاری از جمله: صحیح (تألیف: ابن حبان)،

ص: ۲۴

المستدرک (تألیف: حاکم نیشابوری)، الإصابه (تألیف: ابن حجر) و أسد الغابه (تألیف: ابن اثیر) نقل شده است (۱).

متقی هندی این روایت را در کتاب کنز العمال از ابن شیبیه و احمد بن حنبل نقل کرده است (۲).

بخاری در تاریخ خود، و طبرانی و دیگران نیز این حدیث را آورده اند (۳).

### کینه ورزی با علی علیه السلام، نفاق است ...

مُسلم در صحیح خود، روایتی را از علی علیه السلام- با تأکید و سوگند- نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«والذی فلق الحبه وبرأ النسمه! إنه لعهد النبى الأمى إلى: أن لا یجبنى إلامؤمن ولا یبغضى إلامنافق» (۴)

ص: ۲۵

---

۱- صحیح ابن حبان: ۳۶۵ / ۱۵، المستدرک: ۱۲۱ / ۳، الإصابه: ۵۳۴ / ۴، أسد الغابه: ۱۱۴ / ۴.

۲- کنز العمال: ۶۰۱ / ۱۱.

۳- المستدرک: ۱۲۲ / ۳، مجمع الزوائد: ۱۲۹ / ۹، در أسد الغابه و الإصابه، در شرح حال عدّه ای از ائمه نقل شده است.

۴- صحیح مُسلم: ۶۱ / ۱، کتاب الإیمان، باب بیان اطلاق اسم الکفر علی من ترک الصلاة.



\*\*\*

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! عهد و پیمانی است از پیامبر اُمّی به من، که: جز مؤمن مرا دوست نمی دارد و جز منافق مرا دشمن نمی شمارد».

این روایت، با همین متن و نظیر آن، در منابع بسیاری از پیشوایان اهل سنت از جمله: نسایی، ترمذی، ابن ماجه نقل شده است [\(۱\)](#).

همچنین احمد در المسند، حاکم در المستدرک و متقی هندی در کنز العمال، آن را نقل کرده اند [\(۲\)](#).

در مسند احمد و صحیح ترمذی این گونه آمده است:

أم سلمه گوید که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَمُورَهُ مِي فَرَمُود:

«لَا يَحِبُّ عَلِيًّا مَنَافِقٌ وَلَا يَبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ»

«منافق هرگز علی را دوست نمی دارد و مؤمن، هیچ گاه او را دشمن نمی شمارد».

جالب توجه این که از این احادیث، چنین استفاده می شود که:

دوست داشتن علی علیه السلام با دوستی منافقان، قابل جمع نیست؛ لذا، اگر کسی به امامت علی علیه السلام و ولایت آن حضرت پس از

ص: ۲۶

---

۱- سنن ابن ماجه: ۴۲/۱، سنن نسایی: ۱۱۷/۸، سنن ترمذی: ۲۹۹/۵.

۲- مسند احمد: ۱/۸۴، ۱۲۸، کنز العمال: ۱۳/۱۲۰ شماره ۳۶۳۸۵.

\*\*\*

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعْتَقِدٌ بَاشَد وَ مِنْ طَرَفِي، مَنَافِقَانِ رَا دِشْمَن نَدَارَد، چنين فردي، خودش منافق است و از جانب هر دو گروه مؤمنان و منافقان نیز رانده خواهد شد؛ چرا که از يك سو، منافقان، به ولايت علي عليه السلام معتقد نيستند و اين فرد، معتقد است؛ از طرفي، مؤمنان، منافقان را دوست نمي دارند و اين فرد، منافقان را دشمن نمي دارد.

بنا بر اين، در هيچ حالي و به هيچ شكلي، اين دو موضوع با يكديگر قابل جمع نيستند.

### پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ خِيَانَتِ اُمَّتٍ خَبَرَ مِي دَهَد ...

حاکم نیشابوری در المستدرک، روایتی را از علی علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

«إِنَّهُ مِمَّا عَهَدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِي بَعْدَهُ»

«از پیمان هایی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعْتَقِدٌ بَاشَد از من گرفته این است که امت پس از او، به من خیانت خواهند کرد» (۱).

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می نویسد: اسناد این روایت صحیح است.

ص: ۲۷

ذهبی نیز در تلخیص المستدرک می نویسد: این روایت صحیح است (۱).

این در حالی است که علمای اهل سنت مقرر کرده اند که هر حدیثی که در تصحیح آن، ذهبی با حاکم نیشابوری همراه و موافق باشند، در حکم دو حدیث صحیح است.

گفتنی است که این حدیث را ابن ابی شیبیه، بزّار، دارقُطنی، خطیب بغدادی، بیهقی و دیگران نیز نقل کرده اند (۲).

ص: ۲۸

---

۱- تلخیص المستدرک: ۳ / ۱۴۰.

۲- تاریخ بغداد: ۱۱ / ۲۱۶، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۴۷، تذکره الحفاظ: ۳ / ۹۹۵.

### بخش سوم کینه پنهانی کینه هایی در دل مردم ...

#### کینه هایی در دل مردم ...

ابو یعلی و بزار - به سندی که حاکم، ذهبی، ابن حبان و دیگران آن را صحیح دانسته اند - از علی علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود:

«بينا رسول الله صَلَّى الله عليه وسلم آخذ بيدي ونحن نمشي في بعض سكك المدينة، إذ أتينا على حديقه، فقلت:

يا رسول الله! ما أحسنها من حديقه!

فقال: إنَّ لك في الجَنَّة أحسن منها.

ثم مررنا بأخرى، فقلت: يا رسول الله! ما أحسنها من حديقه!

قال: لك في الجَنَّة أحسن منها.

حتَّى مررنا بسبع حدائق، كلَّ ذلك أقول ما أحسنها ويقول:

لك في الجَنَّة أحسن منها، فلما خلا لي الطريق اعتنقني، ثم

\*\*\*

أجهش باکیاً.

قلت: یا رسول الله! ما بیکیک؟

قال: ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لک إلا من بعدی.

قال: قلت: یا رسول الله! فی سلامه من دینی؟

قال: فی سلامه من دینک»

«روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله دست مرا گرفت و با هم در برخی از کوچه های مدینه راه می رفتیم، تا به باغی رسیدیم؛ من گفتم: ای رسول خدا! چه باغ زیبایی!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: تو در بهشت، باغی زیباتر از این داری.

سپس به باغ دیگری برخوردیم، من گفتم: ای رسول خدا! چه باغ زیبایی!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: تو در بهشت، باغی زیباتر از این داری.

تا به هفت باغ گذر کردیم که من می گفتم: چه باغ زیبایی! و رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: تو در بهشت، باغی زیباتر از این داری. هنگامی که راه خلوت شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا در آغوش خود کشید و گریست؛ گفتم: ای رسول خدا! برای

\*\*\*

چه گریه می کنید؟

فرمود: کینه هایی از تو، در دل این قوم است که آن ها را آشکار نمی کنند مگر بعد از من.

گفتم: ای رسول خدا! آیا در آن هنگام، دین من سالم است؟

فرمود: آری، دین تو سالم است».

این حدیث با همین عبارت در مجمع الزوائد از ابی یعلی و بزّار نقل شده است (۱) و همچنین به همین سند، در المستدرک (۲)

موجود است و حاکم نیشابوری و ذهبی (۳)، هر دو آن را صحیح دانسته اند.

بنا بر این، به طور یقین، سند آن صحیح است؛ گرچه در کتاب المستدرک، سند به صورت اختصار ذکر شده است.

خدا می داند که آیا این تصرّف از سوی خود حاکم بوده است و یا نسخه برداران، یا ناشران کتاب!

با ملاحظه می توان دریافت که سند، همان سندی است که در نزد ابو یعلی، بزّار و حاکم بوده است؛ حاکم این سند را صحیح

شمرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است.

ص: ۳۱

---

۱- مجمع الزوائد: ۱۱۸ / ۹.

۲- المستدرک: ۱۳۹ / ۳.

۳- میزان الاعتدال: ۳۵۵ / ۳.

\*\*\*

تنها فرقی که بین این دو منبع ملاحظه می شود، در این نکته است که در کتاب حاکم نیشابوری، حدیث، به صورت ناقص نقل شده است.

یعنی حدیث به جمله «تو در بهشت، باغی زیباتر از این داری» پایان می یابد.

همچنین احادیث صریحی وجود دارد که نشان می دهند: مراد از «اقوام» در این حدیث، قریش است که در عنوان بعدی، برخی از آن ها، نقل خواهد شد.

### **عاملان هلاکت مردم پس از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چه کسانی بودند؟ ...**

موضوع دیگری که قابل ذکر است این که سبب اصلی هلاکت مردم پس از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ همان قریش بودند. در روایتی آمده است که ابو هریره گوید: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

«يَهْلِكُ أُمَّتِي هَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ»

«گروهی از قریش، اُمت مرا به نابودی و هلاکت خواهند کشاند».

گفتند: چه دستور می فرمایید؟

فرمود:

«لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَرَلُوهُمْ»

«مردم از آنان دوری گزینند».

\*\*\*

ابو هریره در روایت دیگری گوید که از پیامبر راستگوی تصدیق شده شنیدم که می فرمود:

«هلاک اُمّتی علی یدی غلمه من قریش»

«هلاکت و نابودی اُمّت من، به دست شهوت رانانی از قریش است».

گفتند: مروان از آن هاست؟

ابو هریره گفت: اگر بخواهم می توانم یکایک آن ها را نام ببرم و بگویم که هر یک، از کدام قبیله اند.

این دو حدیث، حدیث صحیح هستند (۱).

### **کینه های قریش و بنی امیه نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و اهل بیت او علیهم السلام ...**

پیش تر بیان شد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مورد بروز کینه ها و خیانت ها خبر داده بود؛ اکنون می خواهیم نمونه هایی از کینه های قریش به ویژه بنی امیه را نسبت به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ارائه دهیم. برخی از این کینه ها، حتی در زمان خود آن حضرت صلی الله علیه وآله نیز بروز کرده بود و چون آن ها نمی توانستند از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

ص: ۳۳



انتقام بگیرند، از اهل بیت او علیهم السلام انتقام گرفتند؛ تا بدین وسیله از پیامبر صلی الله علیه وآله انتقام گرفته باشند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«اللهم إني أستعديك على قریش، فإنهم أضمرُوا لرسولك ضرراً من الشر والغدر، فعجزوا عنها، وحلت بينهم وبينها، فكانت الوجبه بي والدائره عليّ.

اللهم احفظ حسناً وحسيناً، ولا- تمكّن فجره قریش منهما ما دمت حياً، فإذا توفيتني فأنت الرقيب عليهم وأنت على كل شيء شهيد» (۱)

«بارخدایا! از تو در برابر قریش، یاری می طلبم؛ آن ها، شرارت ها و کینه هایی را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله در دل هایشان پنهان کرده بودند که از ابراز آن، عاجز ماندند. تو نگذاشتی که آسیبی به او برسانند، اکنون نوبت به من رسیده و آن کینه ها بر من فرود آمده و مرا در بر گرفته است.

خدایا! حسن و حسین را نگهداری کن و تا زمانی که من زنده هستم، فاجران قریش را بر آن ها مسلط مکن، و آن گاه که مرا

\*\*\*

میراندی، تو خود نگهبان آنان باش که تو بر هر چیز گواه هستی».

در این سخن، امیر مؤمنان علی علیه السلام از شرارت ها و کینه هایی سخن می گوید که در دل قریش پنهان بود و خداوند تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده بود، از بروز آن ها جلوگیری کرد و پس از ایشان، آن کینه ها بر امیر مؤمنان علی علیه السلام بارید و وی را در بر گرفت.

همچنین آن حضرت علیه السلام در این سخن، اشاره می نماید که قریش، حسن و حسین علیهما السلام را به عنوان انتقام گرفتن از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، خواهند کشت.

حضرتش در خطبه ای دیگر می فرماید:

«وقال قائل: إنك يا بن أبي طالب! على هذا الأمر لحريص».

فقلت: بل أنتم - والله - أحرص وأبعد، وأنا أخص وأقرب، وإنما طلبت حقاً لي وأنتم تحولون بيني وبينه، وتضربون وجهي دونه، فلما قرعته بالحجّة في المألا الحاضرین هبّ كأنه بهت لا يدري ما يجيبني به.

اللهم إني استعديك على قریش و من أعانهم، فإنهم قطعوا رحمي، وصغروا عظيم منزلتي، وأجمعوا على منازعتي أمراً

\*\*\*

هو لی، ثم قالوا: ألا إن في الحق أن تأخذه وفي الحق أن تتركه» (۱)

«شخصی به من گفت: ای پسر ابو طالب! تو به خلافت حریص هستی.

گفتم: به خدا سوگند! شما حریص ترید و حال آن که خلافت، ربطی به شما ندارد و من از همه به آن سزاوارتر و نزدیک تر هستم. من حقّ خودم را می طلبم و شما بین من و آن، جدایی می افکنید و نمی گذارید به آن برسیم.

وقتی در جمع حاضران، آن شخص را با دلیل و برهان کوییدم، به خود آمد، گویی حیران ماند و نتوانست پاسخ مرا بگوید.

خدایا! من در برابر تو، از قریش و آنان که قریش را یاری می نمایند، دادخواهی می نمایم. چرا که آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند، بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند و به پیکار با من - در آن چه حقّ من بود - هم پیمان شدند. سپس گفتند: هان! که گاهی باید حق را بگیری و گاهی باید آن را رها کنی».

ص: ۳۶

آن بزرگوار در ضمن نامه ای به عقیل می نویسد:

«فدع عنك قريشاً وتركاضهم في الضلال، وتجوالهم في الشقاق، وجماحهم في التيه، فإنهم قد أجمعوا على حربي إجماعهم على حرب رسول الله صلى الله عليه وآله قبلي، فجزت قريشاً عنّي الجوازي، فقد قطعوا رحمي وسلبوني سلطان ابن أمي» (۱)

«قريش و پيشتازی آن ها را در گمراهی، و تلاش هایشان را در جدایی افکندن، و سرکشی هایشان را در سرگردانی، از خود دور کن؛ چرا که آن ها بر جنگ با من هم پیمان شده اند؛ آن سان که پیش از من، برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین کرده بودند. قريش از من پاداش هایی گرفتند، آنان پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و حکومت پسر مادرم را از من، به تاراج بردند».

ابن عدی در کتاب الکامل روایت می کند:

روزی ابوسفیان گفت: مَثَلُ مُحَمَّدٍ در میان بنی هاشم، به سان گُل خوش بویی در میان گندزار است (!!) (۲).

ص: ۳۷

---

۱- شرح نهج البلاغه: ۱۶ / ۱۵۱.

۲- شایان یادآوری است که ما در مقابل ترجمه عبارات مندرج در منابع آن ها که محل تأمل و دقت نظر می باشند، علامت (!!) را نهاده ایم.

\*\*\*

عده ای از مردم، سخن او را به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رساندند.

پیامبر در حالی که خشم در چهره اش دیده می شد؛ آمد، ایستاد و فرمود:

«ما بال أقوام تبغنی عن أقوام...»

«این ها چه سخن هایی است که از برخی شنیده می شود؟! (۱) این روایت به این صراحت در الکامل ابن عدی از ابوسیفیان نقل شده است.

در برخی از کتاب های دیگر، همین روایت با همین سند، ذکر شده است، ولی به جای ابوسیفیان آمده است: مردی گفت. برای نمونه به مجمع الزوائد (۲)

بنگرید.

در روایت دیگری آمده است:

عبدالمطلب بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب می گوید که گروهی از انصار نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمدند و گفتند: ما سخن های زشتی از مردم قبیله شما می شنویم، حتی یکی از آن ها می گوید: محمد مانند درخت خرمایی است که در زباله دانی رویده است (۳) (!!).

ص: ۳۸

---

۱- الکامل فی الضعفاء: ۲۸ / ۳.

۲- مجمع الزوائد: ۲۱۵ / ۸.

۳- همان.

\*\*\*

البته این روایت نیز در برخی از منابع تحریف شده است.

### این همه کینه توزی برای چیست؟ ...

به راستی آیا در این همه کینه توزی، سببی به جز ارتباط مخصوص بین پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُ اللهُ و امیر مؤمنان علی علیه السلام وجود دارد؟ پس، اینان از علی علیه السلام انتقام می گیرند؛ تا از این طریق، از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُ اللهُ انتقام گرفته باشند.

البته بر این ارتباط مخصوص، نقش امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ ها و کشتن قهرمانان قریش را نیز باید افزود.

عثمان در سخنی به امیر مؤمنان علی علیه السلام به همین مطلب تصریح کرده است. آبی در کتاب نثر الدرر (۱)

از قول ابن عباس می گوید:

بین علی علیه السلام و عثمان گفت و گو شد، عثمان گفت:

«ما أصنع إن كانت قریش لا تحبکم، وقد قتلتم منهم یوم بدر سبعین کأنّ وجوههم شئوف الذهب»

«چه کنم که قریش تو را دوست نمی دارد! تو در جنگ بدر، هفتاد

ص: ۳۹

---

۱- این کتاب چاپ شده و در دست رس می باشد. برای آگاهی بیشتر به شرح نهج البلاغه: ۲۳/۹ مراجعه شود.

\*\*\*

تن از آن ها را- که هر یک چون گوهری از طلا بودند (!!)- کشته ای».

آنان، نتوانستند این کینه ها و دشمنی ها را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله بروز دهند، از این رو، پس از ایشان، از اهل بیت آن حضرت علیهم السلام انتقام گرفتند؛ آن سان که رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن خبر داده بود.

آری، وقایع همچنان یکی پس از دیگری بروز می کردند؛ آنان از حضرت زهرا علیها السلام و امیر مؤمنان علی علیهما السلام انتقام گرفتند، از امام حسن و امام حسین علیهما السلام انتقام گرفتند ... و این کینه توزی آنان، همچنان تا به امروز ادامه دارد.

### **برخی کینه توزی ها نسبت به علی و زهرا علیهما السلام ...**

شکی وجود ندارد که با کنترل شدیدی که نسبت به نشر روایات و احادیث معصومین علیهم السلام بود و با وجود دخل و تصرف هایی که از سوی محدثان و راویان اهل سنت، در احادیث اعمال می گردید و نیز با توجه به منع خلفا از نقل احادیث مهم و نیز سوزاندن، پاره کردن و از بین بردن کتاب هایی که چنین احادیثی در آن ها درج شده بود، لذا نمی توان انتظار داشت که وقایع مربوط به مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام با تمام جزئیات آن، به صورت صحیح نقل شده و به دست ما رسیده باشد،

\*\*\*

بلکه ما فقط می توانیم به اندکی از آن اندک، که تنها برخی از محدثان و مورخان- با تمام آن مشکلات و موانع و از پس آن همه پرده پوشی ها و درگیری ها- روایت کرده اند، دست یابیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اهل بیتش خبر داده بود که این امت، بعد از من به شما خیانت خواهند کرد و اینان، کینه های خود را بروز داده و انتقام خواهند گرفت.

یعنی با آزار دادن پاره تن پیامبر علیها السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انتقام خواهند گرفت؛ چرا که او پاره تن و تکه ای از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله است و به همین دلیل، انتقام از حضرت زهرا علیها السلام، همان انتقام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. این پاره تن در میان این امت باقی مانده بود تا آن که این امت، امتحان شوند و آن ها، آن چه در دل نهفته دارند، آشکار سازند.

آری، زودتر از زود این امتحان واقع شد و پس از مدّت زمانی کوتاه، این پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی او بازگشت و به او ملحق شد.

ما هرگز انتظار نداریم که به تمام این مسائل، آن هم به صورت تفصیلی، دسترسی پیدا کنیم؛ بلکه اگر پنجاه درصد آن را نیز بیابیم، می توانیم پنجاه درصد دیگر را استنباط کنیم و بفهمیم.



\*\*\*

اکنون آشنا شدیم که چگونه روایات را تحریف می کردند، تا جایی که نقل حاکی از سخن تند و ناگوار ابوسَیفیان در مورد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تحریف کردند و نام ابوسَیفیان را از آن میان برداشتند و به جای آن، عبارت «مردی گفت» را نهادند!

بنا بر این، شما چگونه انتظار دارید که راویان، همه رخدادهایی را که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واقع شده است را برای ما بازگو کنند؟ چگونه توقع دارید که راویان اخبار، بتوانند همه آن حوادث تلخ و ناگوار را بازگو نمایند؟

اما از سوی دیگر، خداوند لطف خود را از بندگانش دریغ نفرموده و با وجود آن همه دیوارهای بلند و جلوگیری های شدید و تهدیدهای فراوانی که در نقل روایات رخ نموده است، باز هم در این باره، گوشه هایی از اخبار و احادیث به دست ما رسیده است تا راه حق و باطل از یکدیگر تمیز داده شود.

گفتنی است که ما در این نوشتار فقط از مصادر مهم اهل سنت نقل قول می کنیم و به هیچ عنوان به آن چه در کتاب های شیعه آمده است، استناد نمی نماییم. تلاش ما در این است که تا حد امکان، از کهن ترین منابع استفاده کنیم و از تألیفاتی که در قرن های اخیر سامان یافته اند، مطلبی را نقل ننماییم.

### بخش چهارم تحریف و سانسور حقایق ...

#### تحریف و سانسور حقایق ...

به راستی از کینه ها، جنایت ها و خیانت های رخ داده، در کتاب ها- جز اندکی- اثری دیده نمی شود؛ علت آن هم واضح است، چرا که خلفاء، سالیان درازی تدوین حدیث را منع کردند و آن گاه که دوران تدوین آغاز شد، این عمل، به دست حاکمان و با نظارت و کنترل آن ها صورت پذیرفت.

در چنین شرایطی، هر کسی در این زمینه، روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار داشت، آن را نقل نکرد و اگر هم کسی چیزی نقل کرد، نوشته نشد. همچنین از نشر آن و از این که به دیگران منتقل شود نیز جلوگیری شد؛ تا جایی که اگر نزد کسی کتابی بود که در آن، خبر و اثری از این قبیل مسائل وجود داشت، آن کتاب را از او گرفتند و نابود ساختند، یا خود او، آن کتاب را مخفی کرد و برای احدی آشکار ننمود.

\*\*\*

مواردی از این قبیل را به عنوان نمونه بیان می نمایم:

ابن عدی در بخش پایانی کتاب الکامل فی الضعفاء در شرح حال «عبدالرزاق بن همام صینعانی» - که استاد بخاری بود- می نویسد:

صنعانی احادیث گوناگون بسیاری داشت و دانشمندان مورد اعتماد مسلمانان و پیشوایان آن ها، به نزد او رحل سفر بسته و احادیث او را تدوین کردند؛ ولی از ترس، حدیثی از او نقل نکردند. البته او را به تشیع نیز نسبت داده اند. او احادیثی را در فضایل نقل کرده است که هیچ یک از راویان ثقات، موافق نقل آن ها نبودند و همین امر، مهمترین دلیل بر کنار گذاشتن احادیث اوست.

البته وی در مثالب و عیب های دیگران نیز احادیثی نقل کرده بود که من در این جا آن ها را نمی آورم؛ ولی در مورد صدق او امیدوارم که مشکل نداشته باشد. تنها کاری که از او سر زده این است که احادیثی در فضایل اهل بیت علیهم السلام و معایب دیگران، نقل کرده است (۱).

ابن عدی در شرح حال حافظ بزرگ، عبدالرحمان بن یوسف بن خراش می نویسد:

از عبدان شنیدم که می گفت: ابن خراش دو جلد کتاب- که در

ص: ۴۴

\*\*\*

معایب و مثالب شیخین نوشته بود- به بندار تحویل داد و با دو هزار درهم اجازه نقل آن ها را داد.

پس این کتاب دو جلدی کجاست؟

ابن عدی در ادامه گوید: به نظر من ابن خَراش از روی عمد دروغ نمی گوید (۱).

بنا بر این، وی دروغگو نیست.

حال اگر به کتاب سیر أعلام ذهبی یا تذکره الحفّاظ او مراجعه کنید، این مطلب را ملاحظه خواهید کرد که ذهبی، چگونه به ابن خَراش حمله می کند و به او دشنام می دهد و به سان سبّ کفرورزان، او را سبّ می کند (۲).

کسی نپندارد که ابن خَراش شیعه بوده، چرا که او از بزرگان دانشمندان اهل سنّت و از پیشوایان جرح و تعدیل است. آن ها در پذیرش و عدم پذیرش قول راوی، به رأی و نظر او اعتماد می کنند.

به نمونه هایی در این زمینه توجه کنید:

۱- ابن خَراش در شرح حال عبدالله بن شقیق - که ابن حَجَر

ص: ۴۵

---

۱- الکامل فی الضعفاء: ۵/ ۵۱۹.

۲- سیر أعلام النبلاء: ۱۳/ ۵۰۹، تذکره الحفّاظ: ۲/ ۶۸۴، میزان الإعتدال: ۲/ ۶۰۰.

\*\*\*

عَسْقَلَانِي در تهذيب التهذيب آورده است- می گوید: عبدالله بن شقيق فرد مورد اعتمادی بود، او عثمانی بود و نسبت به علی علیه السلام کینه می ورزید (۱).

از این رو، ابن خراش شیعه نبود، چرا که او این راوی را توثیق می نماید و به صراحت می گوید که او عثمانی بوده و نسبت به علی علیه السلام کینه توزی داشته است.

آری او شیعه نبود، بلکه از بزرگان اهل سنت و از حافظان بزرگ بود، در عین حال، دو جلد کتاب نیز در مثالب ابوبکر و عمر نگاشته بود.

احمد بن حنبل در کتاب العلل می گوید: ابو عوانه (۲) کتابی در معایب و بلاای اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نوشته بود.

سَلَام بن ابی مطیع (۳) نزد او آمد و گفت: ای ابی عوانه! آن کتاب را به من بده.

ابو عوانه کتاب را به او داد و سَلَام آن را گرفت و سوزاند (۴).

ص: ۴۶

---

۱- تهذيب التهذيب: ۲۲۳ / ۵.

۲- ابو عوانه، یکی از بزرگان حُفَّاز و محدّثان اهل سنت است، وی کتابی به نام صحیح ابی عوانه تألیف کرده است.

۳- که ذهبی او را چنین توصیف می کند: پیشوای رهبران و از رجال صحیحین است. سیر أعلام النبلاء: ۴۲۸ / ۷.

۴- کتاب العلل والرجال: ۶۰ / ۱.

۲- احمد بن حنبل در همان کتاب نقل می کند که عبدالرحمان بن مهدی (۱) گوید: از این که نگاهی به کتاب ابی عوانه کرده ام، از خدا آمرزش می طلبم (۲).

جالب است! یکی از این که به آن کتاب نگریسته، از خدا آمرزش می طلبد و دیگری، کتاب را از او می گیرد و بدون اجازه و رضایت او، آن را به آتش می کشد.

۳- در میزان الاعتدال در شرح حال ابراهیم بن حکم بن زهیر کوفی آمده است:

ابو حاتم گوید: او روایاتی در معایب معاویه نقل کرده است که ما آن ها را پاره کردیم (۳).

۴- در شرح حال حسین بن حسن اشقر ذکر کرده اند:

احمد بن حنبل از او حدیث نقل می کرد و می گفت: به نظر من او دروغگو نبود (۴).

ص: ۴۷

---

۱- ذهبی در توصیف او می گوید: او پیشوای نقد پرداز نیکو و سرور حافظان بود. سیر أعلام النبلاء: ۱۹۲ / ۹.

۲- کتاب العلل والرجال: ۹۲ / ۳.

۳- میزان الاعتدال: ۲۷ / ۱.

۴- دقت کنید! احمد بن حنبل از او حدیث نقل می کند و می گوید: به نظر من او دروغگو نبود.

به احمد گفتند: «اشقر» احادیثی علیه ابوبکر و عمر روایت می کند و بابی در ذکر معایب آن ها نگاشته است.

احمد بن حنبل چون چنین شنید، گفت: پس شایستگی آن را ندارد که از او حدیث نقل شود (۱).

به راستی آن دو جزء از کتاب، یا آن بابی که مشتمل بر معایب ابوبکر و عمر بود، کجاست؟

چرا چیزی از آن برای ما روایت نشده و به دست ما نرسیده است؟

چرا به محض این که احمد بن حنبل می فهمد که «اشقر» درباره شیخین چنان احادیثی را روایت می کند و آن ها را در کتاب خود می آورد، نظر خود را درباره او تغییر می دهد و به ناگاه، در نگاه او «اشقر»، دروغگو و غیر قابل اعتماد می شود و شایستگی نقل و روایت حدیث را از دست می دهد؟

از طرفی، علمای اهل سنت در شرح حال بسیاری از بزرگان حدیث - که جزو راویان صحاح ششگانه هستند - گفته اند: آن ها به ابوبکر و عمر دشنام می داده اند.

برای نمونه، شرح حال اسماعیل بن عبدالرحمان السدی (۲)،

ص: ۴۸

---

۱- تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۹۱.

۲- همان: ۱ / ۲۷۴.

\*\*\*

تلمیذ بن سلیمان (۱)، جعفر بن سلیمان الضبعی (۲) و دیگران را ملاحظه نمایید.

به راستی چرا به شیخین دشنام می دادند؟

آیا روایتی - بلکه روایت هایی - به آن ها رسیده بود که آنان را وادار به دشنام گویی می کرد و آن ها با دیدن آن روایات، به خود اجازه می دادند که به عمر و ابوبکر لعن و فحش نثار کنند؟

آن روایات اکنون کجاست؟

همچنین، در شرح حال رجال، بزرگان و حافظان نشان، دشنام گویی به عثمان و معاویه فراوان دیده می شود؛ به اندازه ای که شاید غیر قابل شمارش باشد.

خاطر نشان می گردد که در نیمه دوم قرن سوم، لعن و طعن بر شیخین بسیار گزارش شده است. زائده بن قدامه - که در نیمه دوم قرن سوم می زیسته است - می گوید:

چه زمانه ای شده است؟! مردم، ابوبکر و عمر را دشنام می دهند (۳).

ص: ۴۹

---

۱- تهذیب الکمال ۴/ ۲۶۴.

۲- تهذیب التهذیب ۲/ ۸۲ ۸۳

۳- همان ۳ ۲۶۴.



\*\*\*

این امر همچنان گسترش می یافت، تا در قرن ششم، یکی از محدثان بزرگ اهل سنت به نام عبدالمغیث بن زهیر بن حرب حنبلی بغدادی، کتابی در فضیلت یزید بن معاویه و جلوگیری از لعن بر او، نگاشت و چون از او علت تألیف چنین کتابی را پرسیدند، پاسخ گفت:

هدف من این بود که زبان ها را از لعن خلفا باز دارم (۱).

در اواخر قرن هشتم هجری، به تفتازانی می رسیم؛ او در شرح المقاصد چنین می گوید:

«فإن قيل: فمن علماء المذهب من لم يجوز اللعن علی یزید مع علمهم بأنه يستحق ما یربو علی ذلك ویزید؟

قلنا: تحامياً عن أن یرتقی إلى الأعلى فالأعلى» (۲) «اگر گفته شود که چرا برخی از علمای مذهب، با این که می دانند یزید مستحق لعن است، لعن او را جایز نمی شمارند؟

در پاسخ می گوئیم: به خاطر این که از لعن افراد بالاتر از یزید، جلوگیری کرده باشند».

در عصر ما نیز نویسندگانی در مناقب یزید، حجاج و هند

ص: ۵۰

---

۱- سیر أعلام النبلاء: ۱۶۱ / ۲۱.

۲- شرح المقاصد: ۳۱۱ / ۵.

\*\*\*

کتاب‌هایی تألیف می‌کنند. به نظر من تمام این نویسندگان می‌دانند که فضایل و مناقبی را که به این قبیل افراد نسبت داده‌اند، سراسر دروغ است و آن افراد، سزاوار لعن هستند؛ تنها هدف اصلی، مشغول کردن نویسندگان، پژوهشگران، اندیشمندان و افراد دیگر به این موضوعات است؛ شاید که لعن و نفرین به افراد بالاتر از آن‌ها و خلفای نخستین سرایت نکند.

و از همین جا می‌فهمیم: هدف کسانی که با شعائر حسینی و مراسم عزاداری و نقل وقایع عاشورا مخالفت می‌کنند، این است که یزید لعن نشود و لعن، از او به خلفای نخستین، سرایت نکند.

ص: ۵۱

## بخش پنجم مصادره فدک و پیامدهای آن ...

### مصادره فدک و تکذیب حضرت زهرا ...

علیها السلام

یکی از رخدادهای مهمی که پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در رابطه با خاندان آن حضرت علیهم السلام رخ داد، مصادره فدک بود که ملک شخصی حضرت زهرا علیها السلام محسوب می شد. از مهم ترین پیامدهای این رفتار، تکذیب دختر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود.

به اعتقاد ما، تکذیب حضرت زهرا علیها السلام و نپذیرفتن سخن او، خود به تنهایی، یکی از بزرگترین مصیبت ها است (۱).

ص: ۵۲

---

۱- به راستی که مصیبت بزرگی است. در حالات یکی از فقهای بزرگ شیعه نقل شده است که در ایام عزاداری امام حسین علیه السلام، یکی از سخنرانان در محضر وی، به هنگام ذکر مصیبت این جمله را گفت: «حضرت زینب علیها السلام وارد مجلس ابن زیاد شد». او می خواست این صحنه را توضیح دهد که آن فقیه به سخنران اشاره کرد که اندکی صبر کند و بقیه ماجرا را نخواند؛ سپس فرمود: ما بایستی حق این جمله را که «حضرت زینب علیها السلام وارد مجلس ابن زیاد شد» به شایستگی ادا کنیم. به راستی مصیبتی ناگوار و بس بزرگ است!!

\*\*\*

ماجرای فدک تنها مسئله ملک و زمین نیست، بلکه مسئله ظلم به حضرت زهرا علیها السلام، تزییع حق و عدم احترام به او، بلکه فراتر از آن، مسئله اذیت، تکذیب و به خشم آوردن اوست. اکنون خلاصه ماجرا را - آن سان که در کتاب های مهم و معتبر آمده است - از چند محور بازگو می نمایم.

### **فدک ملک حضرت زهرا علیها السلام بود ...**

فدک در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله ملک حضرت زهرا علیها السلام بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله در دوران حیات خود، فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیده بود و این مطلب، در کتاب های شیعه و سنی دیده می شود. روایات این بخش را از کتاب های اهل سنت نقل می نمایم:

بزار، ابو یعلی، ابن ابی حاتم و ابن مردویه این گونه نقل می کنند که ابو سعید خدری گوید:

هنگامی که آیه «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (۱) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله، فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به وی بخشید.

ص: ۵۳

\*\*\*

این حدیث از ابن عباس نیز روایت شده است، می توانید آن را به روایت از این بزرگان و محدثان در کتاب الدر المنثور ببینید (۱). همچنین حاکم، طبرانی، ابن النجار، هیشمی، ذهبی، سیوطی، متقی هندی و دیگران نیز از راویان این حدیث محسوب می شوند.

ابن ابی حاتم این حدیث را در تفسیرش روایت می کند، تفسیری که ابن تیمیّه در کتاب منهاج السنّه آن را خالی از هر حدیث جعلی می داند (۲).

بسیاری از علما و بزرگان اهل سنت اقرار دارند که فدک در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله، ملک فاطمه علیها السلام بوده و به عنوان عطیه ای از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه زهرا علیها السلام شناخته می شده است. سعدالدین تفتازانی و ابن حجر مکی از آن جمله اند.

ابن حجر مکی در الصواعق می نویسد:

«إنّ أبابکر انتزع من فاطمه فدکاً» (۳) «ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت».

ص: ۵۴

---

۱- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ۴/ ۱۷۷.

۲- منهاج السنّه: ۷/ ۱۳.

۳- الصواعق المحرقة: ۳۱.

\*\*\*

از این رو، فدک در دست حضرت زهرا علیها السلام بود و ابوبکر آن را گرفت.

چرا؟ و به چه دلیل؟

فرض می کنیم که ابوبکر نمی دانست که فدک، ملک زهرا علیها السلام بوده است و رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را به ایشان بخشیده و وی را مالک فدک قرار داده است، آیا پیش از گرفتن فدک از فاطمه زهرا علیها السلام نبایستی در این باره از وی سؤال کند؟

### چرا شهادت شهود پذیرفته نشد؟ ...

اگر ابوبکر نمی دانست که فاطمه علیها السلام مالک فدک است، آیا نمی بایست شهادت شهود را می پذیرفت؟

هر چند به اتفاق همه، در این شرایط، خواستن شاهد خلاف قاعده عرفی، فقهی و حقوقی «ید» است؛ اما با فرض این که او بتواند شاهد بخواهد، تاریخ گواه است که امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مالکیت فاطمه علیها السلام شهادت داده است؛ پس چرا نباید شهادت او پذیرفته شود؟

در کتب اهل سنت برای دفاع از ابوبکر در این مسئله گفته اند:

«لعله كان من اجتهاده عدم قبول الشاهد الواحد، وإن كان يعلم بصدق

\*\*\*

هذا الشاهد»

«شاید از اجتهاد ابوبکر این بوده است که شهادت یک شاهد تنها را نپذیرد، گرچه علم به راستگویی این شاهد داشته باشد»  
(۱).

اما می بینیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله در ماجرای «خزیمه ذو الشهادتین»، شهادت یک شاهد تنها را پذیرفته است و این مطلب در کتاب های شیعه و سنی آمده است (۲).

افزون بر این، در روایتی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در قضیه ای که تنها شاهد آن، عبدالله بن عمر بوده است، شهادت او را پذیرفته است. این روایت در صحیح بخاری نقل شده است (۳).

ابن اثیر در جامع الأصول می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به گواهی شاهد تنها - که عبدالله بن عمر بود - قضاوت کرده است (۴).

آیا در نظر ابوبکر، علی علیه السلام از عبدالله بن عمر کمتر است؟

ص: ۵۶

---

۱- شرح المواقف: ۸ / ۳۵۶.

۲- الکافی: ۷ / ۴۰۱ باب النوادر، من لا یحضره الفقیه: ۳ / ۱۰۸، المجموع: ۲۰ / ۲۲۳، المبسوط: ۱۶ / ۱۱۴.

۳- صحیح بخاری: ۳ / ۱۴۳.

۴- جامع الأصول: ۱۰ / ۵۵۷.

### داوری با سوگند ...

فرض می کنیم که ابوبکر می تواند در ملکیت حضرت زهرا علیها السلام تردید کند و فرض می کنیم که به گواهی علی علیه السلام نیز شک کند؛ چرا از فاطمه علیها السلام نمی خواهد که سوگند یاد کند تا سوگند او در کنار شهادت علی علیه السلام قرار گیرد و مطلب تمام شود؟

این در حالی است که ما می دانیم رسول خدا صلی الله علیه وآله بارها به شاهد و سوگند قضاوت کرده است. چنانکه در صحیح ابو داوود (۱) و صحیح مسلم (۲) روایت شده است؛ بلکه قضاوت به شاهد و سوگند را جبرئیل برای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آورده است و این نوع قضاوت، در کتاب الخلفه کثر العَمال موجود است.

صاحب المواقف و شارح آن، در توجیه رفتار ابوبکر می گویند:

«لعله لم ير الحكم بشاهد و يمین» (۳) «شاید ابوبکر حکم شاهد و قَسَم را قبول نداشت».

در پاسخ می گوئیم: اگر چنین باشد، پس باید خود ابوبکر سوگند یاد می کرد؛ پس چرا سوگند یاد نکرد؟ و حال آن که فاطمه علیها السلام

ص: ۵۷

---

۱- صحیح ابی داوود: ۳ / ۴۱۹.

۲- صحیح مُسلم: ۵ / ۱۲۸.

۳- شرح المواقف: ۸ / ۳۵۶.



\*\*\*

همچنان ملوک خود را مطالبه می نمود.

همه این مواردی که مطرح شد، بدون در نظر گرفتن عصمت حضرت زهرا و حضرت علی علیهما السلام است و بررسی مسئله، به عنوان یک موضوع حقوقی بیان شد، پس باید تمام موازین حقوقی، که در کتاب های قضایی ذکر شده اند، بر آن منطبق باشد.

همچنین در این ماجرا، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نیز ام ایمن - که رسول خدا صلی الله علیه وآله به بهشتی بودن او گواهی داده بود (۱) - نیز شهادت داده اند، اما شهادت آن ها نیز پذیرفته نشد.

### دو قضیه مشابه و حکم متفاوت ...

اکنون این قضیه را در شکل دیگری بحث می نمایم و می گویم:

اگر به فرض مُحال، بپذیریم که فاطمه و اهل بیت علیهم السلام معصوم نیستند و فاطمه علیها السلام نیز پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست و فدک هم در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله در دست او نبوده است، در این مطلب که ایشان یکی از بزرگان صحابه بوده است، شکی نیست.

بی تردید آن حضرت علیها السلام مانند یکی از صحابه است، ولی

ص: ۵۸

---

۱- ر. ک: شرح حال او در طبقات ابن سعد، و الإصابه ابن حجر: ۴ / ۴۳۲.

\*\*\*

می بینیم که در قضیه ای کاملاً مشابه که درباره یکی دیگر از صحابه رخ داده است، ابوبکر سخن آن صحابی را می پذیرد و او را تصدیق می کند و به سخنش ترتیب اثر می دهد؛ در حالی که به سخن حضرت زهرا علیها السلام وقعی نمی نهد؟!

بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند که هنگامی که اموال بحرین را نزد ابوبکر آوردند، جابر نزد او بود و به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده بود: هر گاه اموال بحرین بیاید، مقداری از آن را به تو می بخشم.

ابوبکر به جابر گفت: برو هر اندازه که پیامبر به تو وعده داده بود، بردار (۱).

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات نیست، جابر ادعا می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او وعده داده است که: «اگر اموال بحرین بیاید، فلان مقدار به تو می دهم». حال که اموال بحرین رسیده است، ابوبکر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله شده است؛ و فقط با شنیدن ادعای جابر، سخن او را تصدیق می کند، به گفته او ترتیب اثر می دهد و مقداری را که ادعا می کند، به او می پردازد.

ص: ۵۹

### توجیه واقعه ...

در این ماجرا- که در صحیح بخاری و مُسلم آمده است- دقت کنید و ببینید که شارحان صحیح بخاری، چگونه کار ابوبکر را در پذیرش ادعای آن صحابی درباره وعده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ به او- آن هم بدون مطالبه هیچ شاهد و سوگندی در ادعایش- توجیه می کنند:

الف- کرمانی در کتاب الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری که یکی از مشهورترین شرح های بخاری است، می گوید:

«وَأَمَّا تَصْدِيقُ أَبِي بَكْرٍ جَابِرًا فِي دَعْوَاهُ، فَلَقَوْلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»، فَهُوَ وَعِيدٌ، وَلَا يُظَنَّ بِأَنَّ مِثْلَهُ - مِثْلَ جَابِرٍ - يَقْدُمُ عَلَيَّ هَذَا» (۱) «تصدیق جابر در این ادعایش از سوی ابوبکر، به دلیل سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بوده است که فرمود: «هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد، آتش را جایگاه خویش ساخته است» و این یک وعده عذاب است و گمان نمی رود که کسی چون جابر، اقدام به چنین کاری کند».

شما که گمان نمی کنید جابر اقدام به چنین کاری کند و به

ص: ۶۰

\*\*\*

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرُوغ بِنَدَد، بَلَكه بَر عَكس گمان می‌کنید که او در ادعایش صادق باشد، چرا درباره حضرت زهرا علیها السلام - فقط به عنوان یک صحابی همانند دیگر صحابه - چنین گمانی را ندارید؟

ب- ابن حَجَر عسقلانی در فتح الباری می‌گوید:

«وفی هذا الحدیث دلیل علی قبول خبر الواحد العدل من الصحابه، ولو جرّ ذلك نفعاً لنفسه» (۱) «این حدیث دلیلی است بر این که سخن صحابی عادل به صورت انفرادی باید مورد قبول باشد، گرچه این سخن سودی برای او در پی داشته باشد».

پس، این توجیه، بر قبول سخن او دلالت می‌کند؛ چرا که ابوبکر از جابر شاهی بر صحت ادعایش نخواست است؛ اما این برخورد کجا و برخورد او با زهرا علیها السلام که می‌گفت: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فدک را به او بخشیده است و فدک را ملک او قرار داده است»، کجا؟!!

ج- عینی در کتاب عمده القاری فی شرح صحیح البخاری می‌گوید:

«إِنَّمَا لَمْ يَلْتَمِسْ شَاهِدًا مِنْهُ - أَيْ مِنْ جَابِرٍ - لِأَنَّهُ عَدْلٌ، بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، أَمَّا الْكِتَابُ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ

ص: ۶۱

\*\*\*

لِلنَّاسِ» (۱) و قوله تعالى: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا» (۲) فمثل جابر إن لم يكن من خير أُمَّه فمن يكون؟ وأما السنّه، فلقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من كذب عَلَيَّ متعمداً»... ولا يظنّ بمسلم فضلاً عن صحابي أن يكذب على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متعمداً» (۳) «چون جابر به دليل قرآن و سنّت «عادل» است، پس ابوبكر هم از او شاهد نخواسته است، دلایل قرآنی نیز بر این، حکم می کند؛ آن جا که می فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» و یا در آیه دیگر که می فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا».

بنا بر این، اگر کسی چون جابر از «خَيْرِ أُمَّةٍ» نباشد، پس چه کسی چنین است؟ و دليل از سنّت هم روایتی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است: «هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه خود را آتش قرار داده است».

بنا بر این، گمان نمی رود مسلمانانی از روی عمد به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دروغ ببندد، تا چه رسد به یک صحابی».

ص: ۶۲

---

۱- سوره آل عمران: آیه ۱۱۰.

۲- سوره بقره: آیه ۱۴۳.

۳- عمده القاری فی شرح البخاری: ۱۲ / ۱۲۱.

\*\*\*

چگونه ابوبکر، جابر را در ادعایش تصدیق می کند، ولی حضرت زهرا علیها السلام را در ادعایش تصدیق نمی کند؟

آیا حضرت زهرا علیها السلام کمتر از جابر است؟

آیا او از مصادیق «خَيْرُ أُمَّه» به شمار نمی رود؟

آیا گمان می رود که ایشان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دروغ ببندد؟ در حالی که شما نسبت به هیچ مسلمانی - تا چه رسد به یک صحابی - چنین گمانی ندارید.

فرق بین ادعای جابر و ادعای فاطمه علیها السلام - با صرف نظر از همه مقاماتش و تنها بر این اساس که وی نیز یکی از صحابه است - چیست؟

چرا ادعای جابر پذیرفته می شود؟

چگونه خبر واحد، آن جا حجت می شود؟

چرا ادعای فاطمه علیها السلام با وجود قاعده «ید» و شاهد های متعدد پذیرفته نمی شود، اما ادعای جابر بدون هیچ شاهد و قَسَمی پذیرفته می شود؟!

بنا بر این، در ورای این قضیه، موضوع دیگری وجود دارد ...

### مطالبه فدک به عنوان ارث ...

فاطمه علیها السلام ناامید به خانه برمی گردد ...؛ آن گاه روزی دیگر می آید تا فدک و دیگر اموال بازمانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان ارث پدرش مطالبه نماید.

فدک از سرزمین هایی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تصرّف آن ها، لشکرکشی نکرده بود؛ و چنین سرزمین هایی به اتفاق همه علما از آن شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و دیگر مسلمانان، هیچ گونه سهمی در آن ندارند. از سوی دیگر، هر مال و حقی که از مسلمانی پس از مرگ او بماند، از آن ورثه اوست و - به اتفاق نظر - حضرت زهرا علیها السلام نزدیک ترین وارث پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ لذا آن حضرت علیها السلام وقتی با تکذیب ادعای مالکیت فدک مواجه می شود، آن را به عنوان میراث مطالبه می فرماید.

آن چه بیان شد، چهار مقدمه بود که به طور مرتّب و پی در پی آورده شد.

قضیه ذیل را بخاری و مسلم از عایشه روایت کرده اند. ما روایت بخاری را نقل می کنیم:

عایشه گوید:

ص: ۶۴

\*\*\*

«إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ النَّبِيِّ أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَمَا بَقِيَ عَنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَهُ»، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْمَالِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ، وَلَأَعْلَمَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ.

فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَهَجَرْتَهُ، فَلَمْ تَكَلِّمَهُ حَتَّى تُوَفِّيتِ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوَفِّيتِ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلَى لَيْلًا وَلَمْ يُوْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا ...» (۱) «فاطمه، دختر رسول خدا برای ابوبکر پیغام فرستاد و اموال «فیء» موجود در مدینه، فدک و آن چه از خمس خیبر مانده بود را به عنوان میراث باقی مانده از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مطالبه کرد.

ابوبکر در پاسخ گفت که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته است:

«ما ارث نمی نهیم، هر چه از ما بماند، صدقه است»؛ آل محمد

ص: ۶۵

---

۱- صحیح بخاری: ۵/ ۸۲، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، صحیح مسلم: ۵/ ۱۵۳، کتاب الجهاد والسير.



\*\*\*

فقط می توانند از آن مال استفاده کنند؛ به خدا سوگند! چیزی از صدقه ای را که رسول خدا قرار داده و در زمان خود او بوده است، تغییر نمی دهم و درباره آن ها همان گونه رفتار خواهم کرد که رسول خدا رفتار می کرد.

ابوبکر از این که چیزی از آن اموال را به فاطمه علیها السلام بدهد، خودداری کرد.

فاطمه علیها السلام بر ابوبکر خشم گرفت و او را ترک کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت. او بعد از پیامبر، شش ماه زندگی کرد و هنگامی که فوت کرد، همسرش علی، شبانه بر او نماز خواند، او را دفن کرد و ابوبکر را خبر نمود.

ماجرای مطالبه فدک به عنوان ارث، از سوی حضرت زهرا علیها السلام، از موضوعاتی است که در طول تاریخ و از زمان های قدیم محور نگارش کتاب های زیادی بوده است و خطبه حضرت زهرا علیها السلام در این باره، خطبه ای جاودانی است که بر پیشانی روزگار خواهد ماند.

در این جا نیز پرسش هایی مطرح است:

- چگونه گفته ابی سعید و ابن عباس، شهادت علی و حسنین علیهم السلام و سخن دیگران درباره این که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به فاطمه علیها السلام بخشیده است، پذیرفته نمی شود، ولی سخن ابوبکر که

\*\*\*

به تنهایی می گوید: «پیامبران ارث نمی نهند» پذیرفته می شود؟

- چرا سخن آن همه صحابی بزرگ، بر سخن یک تن ترجیح داده می شود؟

آرا و نظریات علما را در این زمینه ملاحظه کنید، نظریات آن ها متفاوت و کلماتشان به طور جدّ مضطرب است.

آن ها از توجیه این مطلب درمانده شده اند، مهم ترین چیزی که شاید بتوان گفت این است که می گویند: «ابوبکر تنها راوی این حدیث نیست، بلکه این حدیث از متواترات است و ابوبکر فقط آن را روایت کرده است».

### نکاتی قابل تأمل ...

این نظریه را در قالب چند نکته بررسی می کنیم:

نکته نخست

چرا تا آن زمان، کسی این سخن را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَشْنِيدَهُ بود؟

چرا کسی آن را نقل نکرده بود؟ و حتّی تا آن لحظه، کسی این روایت را از خود ابو بکر نیز نَشْنِيدَهُ بود؟

ص: ۶۷

\*\*\*

### نکته دوم

چرا تا آن روز، هیچ یک از اهل بیت پیامبر علیهم السلام این حدیث را نشنیده بودند؟ و حتی وارثان پیامبر از وجود چنین سخنی خبر نداشتند؟ چرا همسران پیامبر صلی الله علیه وآله عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و سهم ارث خود را مطالبه کردند؟ چرا عثمان این سخن پیامبر را به آن ها گوشزد نکرد؟ چرا عثمان نزد ابوبکر رفت و خواسته همسران پیامبر صلی الله علیه وآله را به او گفت؟

پس عثمان هم مانند اهل بیت علیهم السلام و همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله از وجود این حدیث بی خبر بوده است.

فخر رازی در این مورد، نکته ظریفی در تفسیرش آورده است؛ او می گوید:

«إِنَّ المحتاج إلى معرفه هذه المسأله ما كان إلفاطمه وعلی و العباس، وهؤلاء كانوا من أكابر الزهاد والعلماء وأهل الدين، وأما أبوبکر، فإنه ما كان محتاجاً إلى معرفه هذه المسأله، لأنه ما كان ممن يخطر بباله أنه يورث من الرسول، فكيف يليق بالرسول أن يبلغ هذه المسأله إلى من لا حاجه له إليها، ولا يبلغها إلى من له إلى معرفتها أشد الحاجة؟» (۱)

ص: ۶۸

\*\*\*

«دانستن مسئله ارث پیامبر صلی الله علیه وآله مورد نیاز کسی جز فاطمه، علی و عباس (۱) نبوده است و این ها خود از بزرگان علما، اهل دین و از زاهدان روزگار بوده اند، ولی ابوبکر نیازمند دانستن این مسئله نبوده و به ذهنش هم خطور نمی کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله ارث ببرد؛ پس چگونه زیننده رسول خداست که این مسئله را به کسی که نیازمند آن نیست، بیاموزد و به کسانی که بیشترین نیاز را به دانستن آن دارند، بیاموزد؟».

نکته سوم

از همه این موارد که صرف نظر کنیم، ادعای تواتر حدیث، چیزی جز یک ادعای دروغ نیست؛ چرا که علمای اهل سنت، خود تصریح دارند که ابوبکر، تنها ناقل این حدیث است و به همین دلیل، در بحث حجیت خبر واحد، به عنوان نمونه و مثالی برای خبر واحد، همین خبر را مطرح می کنند (۲).

ص: ۶۹

۱- تذکر به این نکته ضروری است که بر اساس فقه جعفری عمو، در طبقه اول قرار نمی گیرد و با وجود اولاد، از برادرزاده اش ارث نمی برد.

۲- اگر تردید دارید به منابع ذیل بنگرید: ابن حاجب در المختصر فی علم الأصول: ۵۹/۲، فخر رازی در المحصول فی علم الأصول: ۸۵/۲، غزالی در المستصفی فی علم الأصول: ۱۲۱/۲، آمدی در الإحکام فی اصول الأحکام: ۷۵/۲ و ۳۴۸، بخاری در کشف الأسرار فی شرح أصول البزودی و دانشمندان دیگر عامه در کتاب های اصول فقه همین مطلب را بیان کرده اند.

\*\*\*

افزون بر این، در احادیث دیگر نیز شواهدی بر انفراد ابوبکر در نقل این حدیث، وجود دارد (۱)؛ و حتی متکلمان نیز اقرار دارند که ابوبکر در نقل این حدیث، منفرد است (۲).

#### نکته چهارم

بی تردید، ابوبکر هم از راویان این حدیث نیست؛ حتی به صورت منفرد؛ بلکه این سخن، حدیثی جعلی است که برخی برای دفاع از ابوبکر ساخته اند. ابوبکر در آن ماجرا هیچ جوابی نداشته که ارائه دهد و به این حدیث نیز استدلال نکرده است.

این نکته ای است که آن را حافظ عبدالرحمان بن یوسف ابن خراش گفته است.

او می گوید: این حدیث، حدیث باطلی است که مالک بن اوس بن حدثان آن را جعل کرده است و همو، راوی این داستان است.

ص: ۷۰

---

۱- برای نمونه بنگرید به: کنز العمال: ۱۲/ ۶۰۵ ح ۱۴۰۷۱.

۲- بنگرید: شرح المواقف: ۸/ ۳۵۵ و شرح المقاصد: ۵/ ۲۷۸.

\*\*\*

ابن عدی در شرح حال حافظ، ابن خَراش (۱) می نویسد:

«سمعت عبدان یقول: قلت لابن خَراش: حدیث ما ترکناه صدقه؟

قال: باطل، أتهم مالک بن أوس بالکذب» (۲) «از عبدان شنیدم که می گفت: به ابن خَراش گفتم که درباره حدیث «ما ترکناه صدقه» چه می گویی؟ گفت: سخن باطلی است؛ به نظر من، مالک بن اوس آن را ساخته و او دروغگو است».

آری، به راستی می بینید که چگونه محکومات قرآن را با یک حدیث جعلی - که این حافظ بزرگ آن را باطل دانسته است - کنار می نهند؟

ص: ۷۱

---

۱- در گذشته سال ۲۸۳ ه ق. او در معایب شیخین، دو جلد کتاب نوشته است. به جهت همین دو جلد کتاب، وی را به شیعه بودن متهم کرده اند؛ این در حالی است که همه کتاب های عامه از قول و آرای ابن خَراش در علم حدیث و رجال، پر است. ملاحظه کنید و ببینید که چگونه ذہبی بر او حمله می کند و می گوید: به خدا سوگند! این شیخی که پایش لغزیده، هموست که کوشش و تلاشش تباه شده است؛ چرا که او حافظ عصر خود بود و در تحصیل علم، سفرهای طولانی داشت، دارای اطلاعات بسیار بود و احاطه در علم داشت؛ امّا بعد از این، از علمش بهره نبرد (گویی آن گاه از علم و دانش خود بهره می برند که فقط به نفع خلفا سخن بگویند).

۲- الکامل فی الضعفاء: ۵/ ۵۱۸.

\*\*\*

بنا بر آن چه گفته شد، روشن گردید که ماجرای غصب فدک و تکذیب حضرت زهرا و اهل بیت علیهم السلام، از قضایایی بوده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن خبر داده بود.

به راستی، هنگامی که انسان آزاد، چنین قضایایی را می نگارد یا می خواند و یا بازگو می کند، دلش خون می شود؛ اما اکنون بخشی از قضایایی را که تحقیق و بررسی کرده ایم، بازگو می نماییم؛ تا به بینش و بصیرت خود و خوانندگان، بیفزاییم.

ص: ۷۲

\*\*\*

**بخش ششم: آتش به خانه وحی ...**

**سوزاندن خانه حضرت زهرا علیها السلام ...**

**اشاره**

پیش تر بیان شد که این قوم، از بازگویی حوادث و نقل جزئیات امور و درج تفصیل وقایع، جلوگیری کردند. آیا با وجود این شما توقع دارید که بخاری برایتان نقل کند: فلانی، فلانی و فلانی با دست خودشان خانه زهرا علیها السلام را آتش زدند؟

آیا انتظار مشاهده چنین جملاتی را در کتب عامه دارید؟!

دیدید که بخاری، مُسلم و دیگران، احادیثی را که یک دهم این مسائل نیز اهمیت ندارد، چگونه تحریف می کنند؛ تا چه رسد به این وقایع؟!

سوزاندن خانه زهرا علیها السلام از مسائل قطعی در احادیث و کتاب های ما است، علماء، راویان و نویسندگان ما، بر آن اتفاق نظر دارند و کسی که آن را انکار کند، یا در آن تردید نماید، یا دیگران را به تردید

ص: ۷۳



\*\*\*

و ادارد،- هر که باشد- از محدوده علمای ما، بلکه از جمع شیعیان، خارج است.

در کتب اهل سنت این مسئله به شکل های مختلفی آمده است.

در این نوشتار قضایا، اخبار و روایات این مسئله به گونه ای مرتب شده که هیچ نکته ای بر خوانندگان و حقیقت جویان مشتبه نگردد و نکات بحث، به هم نیامیزد؛ تا هشیارانه ملاحظه شود که در نقل این ماجرا و حوادث مربوط به آن، چه ها که نکرده اند!

و در همین مقداری هم که نقل کرده اند، چه دسیسه ها که به کار نبرده اند؟! و آن چه را که نقل نکرده اند، یا از نقل آن جلوگیری شده است، و یا از روی عمد، نقل آن را ترک کرده اند؛ خود بحث دیگری است.

اینک مطالبی را که در این مورد نقل کرده اند؛ تحت چند عنوان بیان می کنیم.

#### ۱- تهدید به سوزاندن

بعضی از اخبار و روایات می گوید: عمر بن خطاب به سوزاندن تهدید کرد.

پس نخستین عنوان بحث، «تهدید» است. این مطلبی است که در کتاب المصنّف نوشته ابن ابی شیبّه - یکی از اساتید و مشایخ بخاری

\*\*\*

(در گذشته سال ۲۳۵ ه ق) - دیده می شود.

او ماجرا را به سند خود از زید بن اسلم و زید هم از پدرش اسلم، روایت می کند.

اسلم - که غلام عمر بوده است - می گوید:

«حین بویع لأبی بکر بعد رسول الله، کان علی والزبیر یدخلان علی فاطمه بنت رسول الله، فیشاورونها ویرتجعون فی أمرهم.

فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب، خرج حتى دخل علی فاطمه فقال: یا بنت رسول الله! والله! ما أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك، وأيم الله ما ذاك بمانعی إن اجتمع هؤلاء النفر عندك أن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت» (۱)  
«هنگامی که پس از رسول خدا، با ابوبکر بیعت شد؛ علی و زبیر وارد خانه فاطمه، دختر رسول خدا می شدند و با او درباره وضعیتشان مشورت می کردند.

«چون این خبر به عمر بن خطاب رسید، او نزد فاطمه رفت و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند! شخصی محبوب تر از پدرت، نزد ما نیست و بعد از پدرت، شخصی محبوب تر از تو،

ص: ۷۵

\*\*\*

نزد ما نیست؛ به خدا سوگند! اگر این افراد نزد تو جمع شوند، چیزی مانع من نمی شود که فرمان دهم تا خانه را به رویشان بسوزانند».

این مطلب در تاریخ طبری نیز با سند دیگری آمده است:

«أتى عمر بن الخطاب منزل على، وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال: والله! لأحرقن عليكم أو لتخرجن إلى البيعة.

فخرج عليه الزبير مصلاً سيفه، فعثر فسقط السيف من يده، فوثبوا عليه فأخذوه» (۱) «عمر بن خطاب به خانه علی آمد، طلحه و زبیر (۲) و گروهی از مهاجرین، در خانه علی جمع شده بودند؛ عمر گفت: به خدا سوگند! یا برای بیعت خارج می شوید، یا خانه را بر شما می سوزانم.

زبیر با شمشیر آخته بیرون آمد، لیز خورد و شمشیر از دستش افتاد. به سویش حمله کردند و او را گرفتند».

ص: ۷۶

---

۱- تاریخ طبری: ۳/ ۲۰۲.

۲- به این نکته مهم و حساس دقت شود که طلحه نیز در این جمع حضور داشته است؛ زبیر [در آن زمان] از نزدیکان اهل بیت علیهم السلام است؛ ولی طلحه، از تیره «تیم»، قبیله ابوبکر است.

\*\*\*

ما در این مبحث، به همین دو مأخذ اکتفا می‌کنیم؛ اما برخی از بزرگان و حُفَاطِ حَدِيثِ اهل سنت، تا این حد هم نقل نکرده اند؛ بلکه بیشتر به تحریف و سانسور حقایق اقدام کرده اند.

«ابن عبدالبر» در کتاب الإستیعاب همین خبر را از طریق ابی بکر بزار، به همان سندی که نزد ابن ابی شیبیه بود؛ از زید بن اسلم و او هم از اسلم، بدین صورت روایت می‌کند:

«إِنَّ عُمَرَ قَالَ لَهَا: مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْنَا بَعْدَهُ مِنْكَ.

ثُمَّ قَالَ: وَلَقَدْ بَلَغَنِي إِنَّ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ يَدْخُلُونَ عَلَيْكَ وَلَآنَ يَبْلُغُنِي لِأَفْعَلَنَّ لِأَفْعَلَنَّ» (۱) «عمر به فاطمه گفت: بعد از پدرت کسی محبوب تر از تو، نزد ما نیست.

سپس افزود: به من خبر رسیده است که آنان نزد تو می‌آیند؛ اگر بیرون نیابند، چنین و چنان می‌کنم».

همان خبر، همان سند، همان راوی، و تا این حد تصرّف!

کسانی که تا این حد، روایات را تحریف می‌کنند؛ چگونه توقع دارید که برایتان نقل کنند که: «او خانه را آتش زد»؟!!

ص: ۷۷

\*\*\*

کدام عاقل می تواند چنین توقّعی از اینان داشته باشد؟ و اگر کسی چنین توقّعی داشته باشد، یا نادان است یا خود را به نادانی زده است و قصد شوخی دارد.

۲- آوردن آتش گیره و فتیله

در برخی دیگر از روایاتی که به این ماجرا پرداخته اند، عنوان «آتش گیره آوزد» یا «فتیله آوزد» دیده می شود که برخی از مصادر آن را بیان می نماییم:

بلاذری (در گذشته سال ۲۲۴ ه ق) در أنساب الأشراف با سلسله سند خود، این گونه روایت می کند:

«إِنَّ أبا بكر أرسل إلى علي يريد البيعه، فلم يبايع، فجاء عمر ومعه فتيله.

فتلّفته فاطمه علي الباب، فقالت فاطمه: يابن الخطاب! أتراك محرّقاً عليّ بابي؟!»

قال: نعم، وذلك أقوى فيما جاء به أبو بكر» (۱) «ابوبكر برای علی پیام فرستاد و از او خواست که بیعت کند، او بیعت نکرد؛ عمر با فتیله ای آمد.

ص: ۷۸

---

۱- أنساب الأشراف: ۱/ ۵۸۶.

\*\*\*

فاطمه پشت در ایستاد و گفت: ای پسر خطاب! می خواهی دَر را بر من آتش بزنی؟

عمر گفت: آری! و این از آن چه پدرت آورده، قوی تر است.

ابن عبدربه (در گذشته سال ۳۲۸ ه ق) در العقد الفرید می نویسد:

«وَأَمَّا عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ وَالزُّبَيْرُ، فَفَعَدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ لِيُخْرِجُوا مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَا فِقَاتِلِهِمْ.

فَأَقْبَلَ بَقْبَسٌ مِنْ نَارِ عَلِيٍّ أَنْ يَضْرُمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ فَقَالَتْ:

يَا بِنَ الْخَطَّابِ، أَجِئْتَ لِتَحْرُقَ دَارَنَا؟

قال: نعم، أو تدخلوا ما دخلت فيه الأُمّه» (۱) «علی، عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا این که ابوبکر شخصی را (۲) فرستاد و از آن ها خواست تا برای بیعت خارج شوند و به او گفت: اگر نپذیرفتند، آن ها را بکش.

عمر با شعله هایی از آتش آمد تا خانه را بر آن ها آتش زند؛ فاطمه او را دید و گفت: ای پسر خطاب! آیا آمده ای که خانه

ص: ۷۹

---

۱- العقد الفرید: ۱۳/۵.

۲- فردی که ابتدا رفته است، شخصی غیر از عمر بوده است و ابوبکر بعد از او، عمر رافرستاده است.

\*\*\*

ما را بسوزانی؟

عمر گفت: آری! مگر، آن چه را که مردم پذیرفته اند، شما هم بپذیرید».

عبارات نقل شده را با یکدیگر مقابله کنید تا تفاوت های آن ها و میزان تحریفات و تصرّفات، مشخص شود.

تاریخ نگار اهل سنت، ابو الفداء (در گذشته سال ۷۳۲ ه ق) نیز در کتاب المختصر فی أخبار البشر این روایت را نقل کرده است و در انتهای آن این گونه می نویسد:

«وإن أبوا فقاتلهم، ثم قال: فأقبل عمر بشیء من نار علی أن یضرم الدار» (۱). «... اگر نپذیرفتند، آن ها را بکش، پس عمر با مقداری آتش آمد تا خانه را بسوزاند».

۳- حاضر کردن همیزم برای سوزاندن خانه

مسعودی در مروج الذهب می نویسد:

«عُرْوَه بن زبیر» برای توجیه اعمال برادرش «عبدالله بن

ص: ۸۰

زبیر» - که بنی هاشم را در شِعْب محصور ساخته و هیزم جمع کرده بود تا آن ها را بسوزانند، مگر این که با او بیعت کنند؛-  
می گوید: عمر نیز هیزم آماده کرده بود تا خانه را بر کسانی که از بیعت با ابوبکر سر باز زده بودند، بسوزاند (۱).

عُزَّوَه بن زبیر گوید: «هیزم حاضر کرد»، دیگران می گویند:

«مقداری آتش آورد». آری، هیزم آماده بود، آتش نیز آوردند؛ آیا می خواهید تصریح کنند که آتش را بر هیزم نهادند؟

یعنی اگر تصریح نکنند - که هرگز هم تصریح نمی کنند - در این خبر (آتش زدن در خانه)، شک - یا تشکیک - می کنیم؟

خبری که امامان ما، آن را قطعی می دانند و علما و طائفه شیعه، بر آن اتفاق نظر دارند؟!

۴- آمدن برای سوزاندن

عبارت دیگری که دیده می شود، این است: «عمر به خانه علی آمد تا آن را به آتش بکشاند».

این عبارت در برخی از کتاب ها، از جمله کتاب روضه المناظر فی

ص: ۸۱

---

۱- مروج الذهب: ۸۶/۳، این سخن را ابن ابی الحدید نیز از قول مسعودی در شرح نهج البلاغه (۲/۱۴۷) آورده است.



أخبار الأوائل والأواخر (۱)

نوشته ابن شحنه (در گذشته سال ۸۸۲) وجود دارد؛ او می گوید:

«إِنَّ عُمَرَ جَاءَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ لِيَحْرِقَهُ عَلِيٌّ مِنْ فِيهِ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ فَقَالَتْ:

أَدْخُلُوا فِيهَا دَخَلَتْ فِيهَا الْأُمَّةُ»

«عمر به خانه علی آمد تا آن را بر کسانی که داخل آن بودند، بسوزاند؛ فاطمه او را دید، او به فاطمه گفت: شما نیز آن چه را که امت پذیرفته اند، بپذیرید.»

نویسنده الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، در کتاب خود درباره وقایع سقیفه، از احمد بن عمرو بجلی، و او از احمد بن حنبل و از حمران بن أعین و او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که حضرتش فرمود:

«وَاللَّهِ، مَا بَايَعَ عَلِيٌّ حَتَّى رَأَى الدِّخَانَ قَدْ دَخَلَ بَيْتَهُ»

«به خدا سوگند، علی بیعت نکرد تا این که دید دود خانه اش را فرا گرفته است.»

البته کتاب این محدث بزرگ که حاوی این روایت بوده، به دست

ص: ۸۲

\*\*\*

ما نرسیده است. این عبارات را شریف مرتضی قدس سره در کتاب الشافی فی الإمامه از وی نقل نموده است (۱).

وقتی به شرح حال ابراهیم بن محمد ثقفی (در گذشته سال ۲۸۰ یا ۲۸۳) مراجعه می کنیم، در تألیفات او دو اثر به نام های: السقیفه و المثالب دیده می شود؛ اما این دو کتاب به دست ما نرسیده است.

البته علمای اهل سنت نیز برای وی شرح حال نگاشته اند و هیچ گونه جرح و ایرادی بر او وارد نکرده اند؛ مهم ترین چیزی که گفته اند، این است که: «او رافضی است».

آری، او رافضی است و کتاب های السقیفه و المثالب را نگاشته و روایتی از این دست را به صورت مستند، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

یکی از دلایل صحت روایت ثقفی، سخن حافظ، ابن حجر عسقلانی است؛ او می گوید:

«لما صنّف کتاب المناقب والمثالب أشار علیه أهل الكوفه أن یخفیه ولا یظهره.

فقال: أیّ البلاد أبعد عن الشّیع؟

ص: ۸۳

\*\*\*

فقالوا له: إصفهان.

فحلف أن يخفيه ولا يحدث به إلّا في إصفهان ثقةً منه بصحة ما أخرج فيه، فتحول إلى إصفهان وحديث به فيها» (۱) «زمانی که ثقفی کتاب المناقب و المثالب را تألیف کرد.

اهل کوفه به او گفتند تا آن ها را مخفی کند و آشکار نسازد.

او گفت: کدام شهر از مبانی تشیع دورتر است؟

گفتند: اصفهان (۲).

او سوگند خورد که کتاب را مخفی سازد و حدیثی از آن را نگوید مگر در اصفهان و تمام آن چه از این کتاب روایت می کند، از افراد موقّق باشد و روایاتش همه صحیح.

پس به اصفهان رفت و روایات کتابش را در آن جا بازگو کرد.

این ماجرا را ابو نعیم اصفهانی نیز در أخبار اصفهان آورده است.

در روایت اخیر، سخن از «دود» است که حضرتش فرمود:

«والله ما بايع علي حتى رأى الدخان قد دخل بيته»

«به خدا سوگند! علی بیعت نکرد تا دید دود خانه اش را فرا گرفته است.»

ص: ۸۴

---

۱- لسان المیزان: ۱/ ۱۰۲.

۲- البته اصفهان در آن زمان.

\*\*\*

هر چند ناقلان، در روایات پیشین از این حد تا این حد به ماجرا تصریح کنند، خودداری کرده بودند؛ ولی از «هیزم»، «آتش»، «شعله»، «فتیله» و به صراحت سخن گفته بودند؛ فقط ننوشته بودند: «آتش بر هیزم نهاد».

آیا شما می خواهید این را هم تصریح کنند؟

آیا راویان این اخبار، عاقل نیستند؟

آیا آن ها نمی خواهند زنده بمانند و زندگی کنند؟

همه می دانیم که شرایط موجود، به آن ها اجازه نمی داد که به بیش از این، تصریح کنند.

از طرف دیگر، آنان می دانستند که خوانندگان کتاب هایشان و کسانی که این روایات به دست آن ها می رسد، عاقل هستند و فهم دارند و از آن چه گفته شده است، مطالب دیگری را که به میان نیامده است، حدس زده و خواهند فهمید.

آیا می خواهید بگویند: چنین اتّفاقی رخ داده است و به صراحت به تمام موارد و جزئیات آن تصریح کنند؟

یعنی اگر تصریح آشکار و نصّ کامل نیافتید، تردید می کنید و دیگران را به تردید وامی دارید؟ به خدا این رویه، شگفت انگیز است.

### بخش هفتم سقط حضرت محسن (علیه السلام) ...

#### پسران علی علیهم السلام ...

روایات علمای اهل سنت در مورد سقط جنین فاطمه علیها السلام بسیار آشفته و مشوش است و هر کس به روایات، اقوال و سخنان آنان در این زمینه مراجعه کند، به این نکته پی خواهد برد.

این روایات، تصریح دارند که علی علیه السلام سه پسر داشت:

حسن، حسین و محسن - یا محسن، یا محسن - که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این نام ها را با تشبیه به نام های فرزندان هارون: (شبر، شبیر، مبشر)، بر آن ها نهاده بود.

این مطالب در المسند احمد بن حنبل (۱) و المستدرک حاکم نیشابوری (۲) و دیگر مصادر عامه موجود است؛ حاکم نیشابوری،

ص: ۸۶

---

۱- مسند احمد: ۱/ ۱۱۸.

۲- المستدرک: ۳/ ۱۶۵.

\*\*\*

روایت را صحیح دانسته و ذهبی (۱) نیز صحت آن را تأیید کرده است.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا علی علیه السلام پسری به این نام داشته است؟

می گویند: آری، او فرزندی به نام محسن داشت.

می پرسیم: چگونه زیست؟ و سرانجامش چه شد؟

آن ها وجود او را می پذیرند، اما در ادامه مطلب، دچار اختلاف می شوند. آیا شما انتظار دارید که آشکارا و بدون هیچ گونه پرده پوشی و با صراحت و شفافیت کامل سخن بگویند؟!

دیدیم و در بحث های آینده نیز خواهیم دید که این ها نمی توانستند همه حقایق را بگویند؛ لذا، اخبار و احادیث را بازیچه خود ساختند؛ با این فرض، آیا توقع دارید که در این خصوص، به صراحت سخن بگویند؟!

البته گاهی در این میان افرادی پیدا شده اند که حقیقت را بازگو کرده اند و البته با مشکلاتی نیز رو به رو می شدند و تاوان سنگینی برای بازگویی حقیقت دادند. یکی از آن ها ابن ابی دارم (در گذشته سال ۳۵۲ ه ق) است.

ص: ۸۷

ذهبی در شرح حال او می گوید:

«الإمام الحافظ الفاضل أبوبكر أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن أبي دارم التميمي الكوفي الشيعي [أصبح شيعياً!!] محدث الكوفه، حدث عنه الحاكم، و أبوبكر بن مردويه، و يحيى بن إبراهيم المزكي، و أبو الحسن بن الحمّامي، والقاضي أبوبكر الجيلي، وآخرون. كان موصوفاً بالحفظ والمعرفه، إلّا أنه يترفض [لماذا يترفض؟!]. قد أُلّف في الحطّ على بعض الصحابه» (۱) «امام، حافظ، فاضل، ابوبكر احمد بن محمد السري التميمي الكوفي، الشيعي [شيعي شده]؛ از محدثان كوفه. حاكم، ابوبكر بن مردويه، يحيى بن ابراهيم مزكي، ابوالحسن بن الحمّامي، قاضي ابوبكر جيلي و ديگران، از او حديث نقل کرده اند. او متّصف به حفظ و معرفت است [در وثاقت او مشكلى نيست] جز اين كه رافضى گرى مى كند، و درباره معايب برخى از صحابه، كتابى نگاشته است.»

ذهبی در این کتاب، بیش از این نمی گوید و به اتهام رافضی گری و اشاره به نگاشتن کتاب در معایب صحابه اکتفا می کند؛ اما وقتی به کتاب

ص: ۸۸

\*\*\*

دیگر ذهبی به نام میزان الاعتدال مراجعه می کنیم، می بینیم که در آن جا نیز از این شخص یاد کرده است و از حافظ محمد بن احمد کوفی، ابی بشر دولابی (۱) نقل می کند و می گوید:

«... کان مستقیم الأمر عامه دهره، ثم فی آخر أیامه کان أكثر ما یقرأ علیه المثالب، حضرتته ورجل یقرأ علیه: إن عمر رفس فاطمه حتی أسقطت بمحسن» (۲) «او در طول زندگانی خود دارای عقیده مستقیم بود؛ امّا در روزهای پایانی عمر، بیشترین روایاتی که بر او خوانده می شد درباره کارهای ننگ آور صحابه بود. روزی بر او وارد شدم، دیدم شخصی نزد او چنین می خواند: عمر با لگد به فاطمه زد و او محسن را سقط کرد».

ملاحظه می کنید! این راوی در طول زندگانی دارای عقیده مستقیم بود؛ امّا چون در پایان زندگانی، روایات مربوط به کارهای ننگ آور صحابه را نقل می کند، از عقیده مستقیم خارج می شود!!

آری! اگر در آن هنگام، این راوی نمی آمد و آن روایت را برای او

ص: ۸۹

---

۱- سیر أعلام النبلاء: ۳۰۹ / ۱۴.

۲- میزان الاعتدال: ۱ / ۱۳۹.



\*\*\*

نمی خواند، شاید روایت مذکور، هیچ گاه به دست ما نمی رسید.

عمران بن حصین نیز از بزرگان صحابه است. از او بسیار تمجید کرده اند و در شرح حالش آورده اند: به خاطر گرانقدری و جلالت شأن، فرشتگان با او سخن می گفته اند (۱).

هنگامی که این شخص مرگ را احساس کرد، یکی از یارانش را خبر کرد و برای او درباره متعه حج - که عمر بن خطاب آن را حرام کرده بود و او این تحریم عمر را زشت می شمرد - حدیث نقل کرد؛ ولی با او شرط کرد که تا زنده است، این حدیث را از قول او نقل نکند و فقط پس از مرگش، این حدیث باز گو شود (۲).

ص: ۹۰

---

۱- بنگرید: الإصابه فی تمییز الصحابه: ۳ / ۲۶.

۲- متن روایت این گونه است که مطرف گوید: عمران در بستر بیماری بود - همان بیماری که در اثر آن از دنیا رفت - به من پیغام فرستاد و گفت: من احادیثی را برای تو نقل می کنم که شاید پس از من، خداوند به وسیله آن ها تو را بهره مند سازد. اگر از این بیماری بهبودی یافتم، آن ها را پنهان دار و اگر از دنیا رفتم، می توانی باز گو کنی. آن ها به دست من رسیده است؛ بدان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین حج و عمره را جمع کرد و در این مورد آیه ای نیاورد و پیامبر نیز از این کار نهی نکرد، بلکه مردی آن چه می خواست در مورد آن، با رأی و نظر خود بیان کرد. (مسند احمد: ۴ / ۴۳۴).

\*\*\*

### سقط حضرت محسن علیه السلام ...

یکی دیگر از افرادی که بر وقوع چنین جنایتی نسبت به حضرت زهرا علیها السلام تصریح دارد، نظام معتزلی (در گذشته سال ۲۳۱) است. نظام یکی از بزرگان معتزله و از افراد بی باک و نترس بوده است. وی از بزرگان علما به شمار می آید. و در مسائل کلامی، نظرات خاصی دارد که گاه، خلاف مشهور است. نظریات او در لابه لای کتاب ها مطرح شده است. او می گوید:

«إِنَّ عَمْرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتَ الْجَنِينَ مِنْ بَطْنِهَا، وَكَانَ يَصِيحُ عَمْرٌ: أَحْرِقُوا دَارَهَا بَمَنْ فِيهَا!!

وما كان بالدار غير علي وفاطمة والحسن والحسين»

«در روز بیعت، عمر به شکم فاطمه زد و در اثر این ضربه، جنین از شکم فاطمه افتاد و عمر فریاد می زد: خانه را بر هر که در آن است، بسوزانید!!

و در خانه، کسی جز علی، فاطمه، حسن و حسین نبود».

این سخن نظام را شهرستانی در الملل والنحل (۱)

و صفدی در

ص: ۹۱

الوفی بالوفیات (۱)

نقل کرده اند و در کتاب های دیگر نیز دیده می شود.

ابن قتیبه نیز در کتاب المعارف این موضوع را آورده بود، اما اکنون که به چاپ جدید و موجود از کتاب المعارف مراجعه می کنیم، عبارت مورد نظر را نمی یابیم؛ چرا که کتاب تحریف شده است!

ابن شهر آشوب (در گذشته سال ۵۸۵) از کتاب المعارف این گونه نقل می کند: «محسن با ضربه قنغد عدوی سقط شد» (۲).

ولی در متنی که اخیراً چاپ و تحقیق شده (!! ) این گونه آمده است:

«محسن بن علی در دوران کودکی از دنیا رفت».

سبط بن جوزی در تذکره الخواص می گوید: «او در دوران کودکی مُرد» (۳).

از میان محدثان متأخر، حافظ، محمّد بن معتمدخان یَدْخُشانی در کتاب نزل الأبرار فیما صحّ من مناقب أهل بیت الأطهار می گوید: «او در کوچکی مُرد» (۴).

ص: ۹۲

---

۱- الوافی بالوفیات: ۱۷ / ۶.

۲- مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۳۵۸.

۳- تذکره الخواص: ۵۴.

۴- نزل الأبرار: ۷۴.

\*\*\*

وقتی به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه می کنیم، می بینیم که او از شیخ و استاد خود نقل می کند که وقتی ماجرای هَبَّار بن الأَسود- که زینب، دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را ترسانند و او سقط جنین کرد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَبَّار را مهدور الدّم خواند- در نزد او نقل شد؛ شیخ گفت: اگر هنگامی که این مردم به خانه فاطمه هجوم آوردند و او را ترساندند- تا آن چه در شکم داشت سقط شد- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زنده بود؛ به یقین، به مهدور الدّم بودن کسی که فاطمه را ترسانده بود، حکم می فرمود.

ابن ابی الحدید به او می گوید: آیا آن چه را که برخی از محدّثان روایت کرده اند که: «فاطمه ترسید و محسن سقط شد» از قول شما روایت کنیم؟

شیخ به او گفت: از من، نه این روایت و نه بطلان آن را نقل نکنید! (۱) آری، آنان روایت نمی کنند و هر گاه که روایت کنند، تحریف می نمایند و اگر کسی چنین روایاتی را ذکر کند، انواع تهمت ها را بر او می بندند.

ص: ۹۳

### بخش هشتم حرمت خانه خدا حضرت زهرا علیه السلام ...

#### هجوم به خانه وحی ...

شکی نیست که هواداران خلیفه، به خانه حضرت زهرا علیها السلام هجوم آوردند و حرمت آن را شکستند. این موضوع از امور مسلمی است که هیچ شک و شبهه ای در آن راه ندارد و حتی شخصی مثل ابن تیمیّه نیز در آن تردید نمی کند.

ابن تیمیّه نیز اصل قضیّه را منکر نمی شود، اما دست به توجیه می زند و می گوید: «او به خانه حمله کرد تا ببیند آیا از اموال خداوند که باید تقسیم شود، چیزی در آن جا یافت می شود که آن را به مسلمانان برساند (!!)» (۱).

به راستی، اگر کسی در این امر تردید کند، بدتر از ابن تیمیّه نخواهد بود؟ چنین فردی چگونه می تواند ادّعا کند که شیعه است یا از

ص: ۹۴

\*\*\*

فرزندان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرًا عَلَيْهَا السَّلَامُ است؟

از ابوبکر روایت کرده اند که پیش از مرگ و در آخرین لحظات زندگی خود گفته است:

من بر چیزی از امور دنیا تأسّف نمی خورم مگر سه کاری که کرده ام و ای کاش نمی کردم، و سه کاری که ترک کرده ام و ای کاش ترک نمی کردم؛ و ای کاش سه سؤال از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسیده بودم ...

این روایت بسیار مهمی است و ما تنها به نکاتی از آن - که به آن ها نیاز داریم - اشاره می کنیم:

۱- وددت أنّي لم أكشف بيت فاطمه عن شيء وإن كانوا قد غلقوه على الحرب.

۲- وددت أنّي كنت سألت رسول الله لمن هذا الأمر فلا ينازعه أحد»

«۱- ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، اگر چه برای جنگ، آن را بسته بودند.

۲- ای کاش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می پرسیدم که بعد از شما، خلافت از آن کیست؛ تا کسی در آن نزاع نکند».

آیا گمان می برید که او در این آرزویش صادق بود؟ مگر او در روز

\*\*\*

غدیر، وقایع دیگر و جایگاه های دیگر از زمره نخستین بیعت کنندگان نبود؟!

این آرزوهای ابوبکر در تاریخ طبری نیز دیده می شود؛ البتّه ابن عبدربه در العقد الفرید، محدّث بزرگ حافظ امام ابی عبید قاسم بن سلّام در کتاب الأموال، مسعودی در مروج الذهب و ابن قُتیبّه دینوری در الإمامه والسیاسه نیز آن ها را نقل کرده اند [\(۱\)](#).

البتّه در این مورد نیز قلم تحریف فعّال بوده است؛ به کتاب الأموال مراجعه کنید، در آن، به جای «ای کاش! خانه فاطمه را نمی گشودم» آمده است: «ای کاش! چنین و چنان نمی کردم»!

ببینید چطور جمله واقعی را حذف می کنند و به جای آن «چنین و چنان» می گذارند!

آیا با این وضع انتظار دارید حقایق را همان گونه که بوده است، نقل کنند؟ از چه کسی چنین توقّع و انتظاری را دارید؟

آری، این چنین فریبکارانه، دست به تحریف می زنند و این گونه سخن می رانند.

ص: ۹۶

---

۱- کتاب الأموال: ۱۳۱، الإمامه والسیاسه: ۱۸ / ۱، تاریخ طبری: ۳ / ۴۳۰، مروج الذهب: العقد الفرید: ۲ / ۲۵۴.

### بخش نهم نگاهی به چند قضیه دیگر ...

#### چند نکته ضروری ...

در پایان این مجموعه، یادآوری چند نکته- به طور اختصار- ضروری به نظر می رسد.

#### نکته اول: ...

فاطمه علیها السلام هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و در حالی که از ابوبکر خشمگین بود، از دنیا رفت (۱).

این نکته در کتاب های صحاح و دیگر کتاب های عامه، موجود است و ما آن را از عایشه نقل کردیم.

در این جا چند پرسش مطرح است:

- به نظر شما، آیا فاطمه علیها السلام، بدون شناخت و بیعت با امام زمانش از دنیا رفت؟

- آیا می توان پذیرفت که فاطمه- اویی که علمای اهل سنت وی را

ص: ۹۷

---

۱- ر. ک: مسند احمد: ۱/ ۶، صحیح بخاری: ۴/ ۴۲، السنن الکبری للبيهقي: ۶/ ۳۰۰، فتح الباری: ۶/ ۱۳۹، عمدہ القاری: ۱۵/



\*\*\*

برتر از ابوبکر و عمر می دانند- به مرگ جاهلیت از دنیا رفته باشد؟

- آیا او که اذیت کردنش حرام و موجب کفر است، بدون بیعت با امام زمانش از دنیا رفته است؟

چه کسی می تواند چنین سخنی را بگوید؟

پس، اگر چنین نیست، امام زمان او کیست؟

### نکته دوم: ...

علی علیه السلام ابوبکر را از درگذشت حضرت زهرا علیها السلام آگاه نساخت؛ لذا، نه ابوبکر و نه هیچ کس دیگر از آن قوم، در نماز بر جنازه فاطمه علیها السلام حاضر نشدند.

می دانید که در آن روزگار خواندن نماز بر میت، یکی از کارهای خلیفه بوده و با وجود او یا حاکم مدینه، هیچ کسی حق نداشته است بدون اجازه آن ها، بر میت نماز بخواند.

هنگامی که عبدالله بن مسعود از دنیا رفت، بدون اطلاع و اجازه عثمان، او را به خاک سپردند؛ بدین جهت، عثمان مأموری را نزد عمار فرستاد و او را مورد ضرب و شتم قرار داد؛ نظیر این امر در تاریخ بسیار اتفاق افتاده است.

بنا بر این، عدم دعوت از ابوبکر برای حضور در نماز حضرت زهرا علیها السلام، نشانه و رمزی حاکی از نپذیرفتن امامت و خلافت اوست.

\*\*\*

از این رو، اهل سنت می دانند که نماز نخواندن ابوبکر بر جنازه شریف حضرت زهرا علیها السلام، دلیل بر عدم خلافت اوست، حدیثی جعل کردند مبنی بر این که علی علیه السلام فردی را نزد ابوبکر فرستاد و ابوبکر با عمر و عدّه ای از اصحاب آمدند و بر حضرت زهرا علیها السلام نماز خواندند؛ علی علیه السلام نیز در این نماز به ابوبکر اقتدا کرد (!! ) و ابوبکر در نماز چهار تکبیر گفت (!! )

اکنون پس از مطالعه این دروغ ها، این متن را نیز ملاحظه کنید:

حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح حال عبداللّه بن محمّد قدامه قدامی مصیصی می نویسد: او یکی از ضعفا است که از مالک بن انس، مطالب فاجعه آمیزی را از جعفر بن محمّد نقل کرده است (۱).

آنان در مورد اهل بیت علیهم السلام سخنان ناروایی می گویند و روایات بسیاری را از زبان اهل بیت سلام اللّه علیهم علیه آنان جعل می نمایند، از جمله این که آن ها بیشتر اوقات روایاتی را از زبان امیر مؤمنان و فرزندان ایشان و یا از زبان فرزندش محمّد حنفیه نقل کرده اند که نمونه ای از آن ها، این روایت است:

جعفر بن محمّد از پدرش محمّد باقر از جدّش نقل می کند که:

فاطمه شب هنگام از دنیا رفت. ابوبکر، عمر و گروه بسیاری برای

ص: ۹۹

\*\*\*

مراسم نماز او حاضر شدند. ابوبکر به علی گفت: جلو برو و نماز بگذار!

علی گفت: نه، به خدا سوگند! بر تو که خلیفه پیامبر خدا هستی پیشی نمی گیرم!

ابوبکر جلو ایستاد و نماز خواند و در این نماز چهار تکبیر گفت (۱).

این ها از مصیبت های امت ماست، که نه تنها قضایا را به طور واقعی نقل نکرده اند؛ بلکه در برابر آن، روایاتی را جعل نموده اند.

### نکته سوم: ...

فاطمه علیها السلام وصیت کرد که شبانه دفن شود تا مظلومیت او در طول تاریخ جاودان بماند. سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام به هنگام دفن آن حضرت، بسیاری از جوانب تاریخی این مسئله را باز می نماید و در بردارنده حقایق زیادی است. این سخنان، بسیاری از مصائب را باز گو می کند؛ آن سان که زینبده است که هر مؤمنی در این خطبه دقت و تأمل کند (۲).

ابن تیمیّه در توجیه وصیت حضرت زهرا علیها السلام به دفن شبانه، گوید: افراد بسیاری شبانه دفن شدند.

ص: ۱۰۰

---

۱- لسان المیزان: ۳/ ۳۳۴، الکامل: ۴/ ۲۵۸، میزان الاعتدال: ۲/ ۴۸۸.

۲- نهج البلاغه: ۲/ ۱۸۲.

\*\*\*

ولی پرواضح است که فاطمه علیها السلام وصیت کرد که شبانه غسل داده شود و شبانه دفن شود و افرادی که ایشان را مورد آزار قرار دادند، باخبر نشوند.

آری، همان طور که گفتیم، برخی از طرفداران ابوبکر، خبری با مضمون نماز گزاردن ابوبکر بر جنازه آن حضرت علیها السلام را جعل کرده اند؛ ولی خوشبختانه شخصیتی چون ابن حَجَر عسقلانی، به دروغ بودن آن خبر، تصریح نموده است (۱).

ص: ۱۰۱



### کتاب نامه ...

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه.

حرف «الف»

۳. الإحكام فى اصول الأحكام: على بن محمد آمدى، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ دوم، سال ۱۴۰۶.

۴. الإستيعاب فى معرفه الأصحاب: ابن عبدالبرّ، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۵. أسد الغابه: ابن اثير، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان.

۶. الإصابه فى تمييز الصحابه: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۷. الإمامه والسياسه: ابن قتيبه، مؤسسه نشر و پخش حلبى و شركاءه.

۸. أنساب الأشراف: سمعانى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۰۸.

حرف «ت»

۹. تاريخ بغداد: خطيب بغدادى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.

۱۰. تاريخ الطبرى: طبرى، از منشورات كتابفروشى اروميه، قم، ايران.

۱۱. تاريخ مدينه دمشق: ابن عساكر، دار الفكر، بيروت، سال ۱۴۱۵.

۱۲. تذکره الحفاظ: ذهبى، دار احياء التراث العربى بيروت، لبنان.

\*\*\*

۱۳. تذکره الخواص: سبط بن جوزی، مؤسسه اهل البيت عليهم السلام، بيروت، لبنان، سال ۱۴۰۱.

۱۴. التفسير الكبير: فخر رازی، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ۱۴۱۵.

۱۵. تلخیص المستدرک: ذهبی، دار المعرفه، بيروت، لبنان.

۱۶. تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلانی، دار الكتب العلمیه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ و دار الفكر، بيروت، سال ۱۴۰۴.

حرف «ج»

۱۷. جامع الأصول: ابن اثیر، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.

حرف «ح»

۱۸. حلیه الأولیاء: ابونعیم اصفهانی، دار الكتب العلمیه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

حرف «خ»

ص: ۱۰۴

شماره صفحه در کتاب - ص: نسایی، مجمع إحياء الثقافة الإسلاميه، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.

\*\*\*

حرف «د»

۲۰. الدر المنثور في التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطي، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۲۱.

حرف «س»

۲۱. سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزويني، دار الفكر، بيروت.

ص: ۱۰۵



۲۲. سنن ابی داوود: سلیمان بن اشعث سجستانی، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.

۲۳. سنن ترمذی: ترمذی، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۰۳.

۲۴. السنن الکبری: بیهقی، دار الفکر، بیروت.

۲۵. سیر أعلام النبلاء: ذهبی، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، چاپ نهم، سال ۱۴۱۳.

حرف «ش»

۲۶. شرح المقاصد: تفتازانی، از منشورات شریف رضی، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۰۹.

۲۷. شرح المواقف: سید شریف جرجانی، از منشورات شریف رضی، قم، ایران، چاپ اول، سال ۱۴۱۲.

۲۸. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷.

حرف «ص»

۲۹. صحیح ابی داوود: سلیمان بن اشعث سجستانی (أبی داوود)، دار الکتب العربی، بیروت.

۳۰. صحیح بخاری: بخاری، دار ابن کثیر، دمشق، بیروت، یمامه، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۴ و دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۰۱.

۳۱. صحیح مسلم: مسلم نیشابوری، مؤسسه عز الدین و دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۰۷.

\*\*\*

۳۲. الصواعق المحرقة: ابن حجر هيثمي مكي، مكتبة القاهرة، قاهره، مصر.

حرف «ط»

۳۳. الطبقات الكبرى: ابن سعد، دار الكتب العلميّه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۸.

حرف «ع»

۳۴. العقد الفريد: ابن عبد ربّه، دار الكتاب العربي بيروت، لبنان.

۳۵. عمدہ القاری فی شرح البخاری: بدر الدین عینی، دار الفکر، و دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

حرف «ف»

۳۶. فتح الباری فی شرح البخاری: ابن حجر، دار الكتب العلميّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۰ و دار المعرفه، چاپ دوم.

۳۷. فیض القدير فی شرح الجامع الصغير: مناوی، دار الكتب العلميّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

حرف «ک»

۳۸. الکافی: شیخ محمد بن یعقوب کلینی رازی، دار الكتب اسلامیه، تهران، چاپ پنجم، سال ۱۳۶۳ ش.

۳۹. الکامل فی الضعفاء: ابن عدی، دار الكتب العلميّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸.

۴۰. کتاب الأموال: محدّث و حافظ کبیر ابو عبید القاسم بن سلّام.

ص: ۱۰۷

\*\*\*

۴۱. کتاب العلل ومعرفه الرجال: احمد بن حنبل.

۴۲. كشف الأسرار فى شرح أصول البرودى: بخارى.

۴۳. كنز العمال: متقى هندی، دار الكتب العلميه، و مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۹.

۴۴. الكواكب الدرارى فى شرح البخارى: کرمانى، دار احیاء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۰۱.

حرف «ل»

۴۵. لسان الميزان: ابن حجر، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

حرف «م»

۴۶. المبسوط: سرخسى، دار المعرفه، بيروت، سال ۱۴۰۶.

۴۷. مجمع الزوائد: هيثمى، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ۱۴۱۲.

۴۸. المجموع: محى الدين نوى، دار الفكر، بيروت.

۴۹. المحصول فى علم الأصول: فخرالدين محمد بن عمر بن حسين رازى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، سال ۱۴۰۸.

۵۰. المختصر فى أخبار البشر: عمادالدين اسماعيل بن ابى الفداء، دار عبداللطيف، مصر.

۵۱. المختصر فى علم الأصول: ابن حاجب.

۵۲. مروج الذهب: مسعودى، دار المعرفه، بيروت، لبنان.

۵۳. المستدرک: حاکم نیشابورى، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۱.

ص: ۱۰۸

\*\*\*

۵۴. المستصفی فی علم الأصول: غزالی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

۵۵. مسند ابو داوود: سلیمان بن داوود طیالسی، دار المعرفه، بیروت.

۵۶. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، دار احیاء التراث العربی و دار صادر، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵.

۵۷. المصنّف: ابن ابی شیبّه، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۴.

۵۸. الملل والنحل: شهرستانی، دار السرور، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۳۶۸.

۵۹. مناقب آل أبی طالب: ابی جعفر محمّد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی، انتشارات ذوی القربی، قم، چاپ اول، سال ۱۴۲۱.

۶۰. من لا یحضره الفقیه: محمّد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم.

۶۱. منهاج السنّه النبویّه: ابن تیمیّه، مکتبه ابن تیمیّه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ۱۴۰۹.

۶۲. میزان الاعتدال: ذهبی، دار الکتب العلمیّه و دار المعرفه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۶.

حرف «ن»

۶۳. نزل الأبرار: حافظ محمّد بن معتمدخان بدخشانی حارثی، انتشارات نقش جهان، تهران، چاپ اول، سال ۱۴۰۳.

حرف «و»

۶۴. الوافی بالوفیات: صفدی، بیروت، شرکت متحد پخش، سال ۱۴۲۰.

ص: ۱۰۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

